



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سوره قدر

انتشارات موسسه خدمات مشاوره ای و پژوهش های
اجتماعی آستان قدس رضوی

نویسنده: حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد حسن وکیلی

صفحه آرا: نفیسه موسویان

نشانی: مشهد مقدس بین کوهسنگی ۱۷ و ۱۹

تلفن: ۰۵۱۳۸۴۶۰۰۸۵

کانال ارتباط با کارگروه محتوایی در تلگرام، بله، ایتا

[@javanerazavi](https://t.me/javanerazavi)

تمام حقوق مادی و معنوی این اثر برای ناشر محفوظ است.



فصل اول: حقیقت سوره قدر و شب قدر..... ۵

برکات سوره قدر..... ۶

فلسفه وجود برکات فراوان در قرائت سوره..... ۸

سخنی درباره حقیقت شب قدر..... ۱۳

تفاوت ایام سال در اتصال به ملکوت..... ۱۴

شب قدر؛ اوج اتصال به ملکوت..... ۱۶

شب قدر؛ ظرف نزول حقیقت قرآن..... ۲۲

شب قدر؛ شب ظهور و بروز کامل مقدرات..... ۲۸

شب قدر؛ سراسر نور و روشنایی..... ۳۱

فصل دوم: تفسیر سوره قدر..... ۳۳

آیه اول: [إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ]..... ۳۴

وجه استفاده از ضمیر جمع..... ۳۴

آفرینش یا نزول قرآن..... ۳۶

نزول به تجلی..... ۳۷

قدر..... ۳۹

حکمت نزول قرآن در شب..... ۴۲

آیه دوم: [وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ]..... ۴۴

(وَمَا أَدْرَاكَ)..... ۴۴

آیه سوم: [لَيْلَةُ الْقَدْرِ حَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ]..... ۴۵

آیه چهارم: [تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ]..... ۴۸

روح..... ۴۹

۵۱	روح القدس
۵۷	اوّل نزول ملائکه و بعد نزول روح
۵۹	(يَاٰذِنِ رَبِّهِمْ)
۶۰	ماهیت اذن پروردگار
۶۳	(مِنْ كُلِّ اَمْرٍ)
۶۳	آیه پنجم: [سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ]
۶۶	پیام سوره مبارکه قدر
۷۳	فصل سوم: تفسیر باطنی سوره قدر
۷۴	باطن قرآن
۷۵	اقسام باطن قرآن
۷۵	قسم اوّل: تطبیق یک قانون کلی بر مصادیق آن
۷۸	قسم دوّم: توسعه معنای آیه
۸۷	قسم سوّم: کشف معنای ای که در طول آیه قرار دارد.
۸۹	قسم چهارم: چیزهایی که از حوزه تدبّر خارج است.
۹۳	قسم پنجم: معانی اختصاصی اولیاء الهی
۹۴	باطن سوره مبارکه قدر
۹۴	خصوصیت اوّل
۹۵	خصوصیت دوّم
۹۶	نفس انسان کامل، مصداق لیل
۹۸	اللیلۃ فاطمة
۱۰۷	کتابنامه

فصل اول

حقیقت سورہ قدر
و شب قدر

برکات سوره قدر

سوره مبارکه قدر، آثار عجیبی دارد^۱ و در روایات، سفارش زیادی به خواندن آن شده است؛ از جمله مستحب است که این سوره، در هر شب ماه مبارک رمضان، خصوصاً در شب بیست و سوم هزار مرتبه خوانده شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِذَا أَتَى شَهْرَ رَمَضَانَ فَأَقْرَأْ كُلَّ لَيْلَةٍ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ أَلْفَ مَرَّةٍ فَإِذَا أَتَتْ لَيْلُ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَاشْدُدْ قَلْبَكَ وَافْتَحْ أُذُنَيْكَ لِسَمَاعِ الْعَجَائِبِ مِمَّا تَرَى»^۲

(چون ماه رمضان شد هر شب هزار مرتبه سوره قدر را بخوان و وقتی که شب بیست و سوم رسید قلبت را محکم و استوار نما [و بر یاد خدا متمرکز باش و از غفلت بپرهیز] و دو گوش خویش را بگشاتا عجائبی را ببینی و بشنوی.)

و در روایت دیگری می‌فرماید:

«لَوْ قَرَأَ رَجُلٌ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَصْبَحَ وَهُوَ شَدِيدُ الْيَقِينِ بِالْاِعْتِرَافِ بِمَا

۱. از آثار و برکات این سوره می‌توان به این موارد اشاره کرد: پرداخت بدهی (الکافی، ج ۵، ص ۳۱۷)، بینایی چشم (مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۱۴)، بخشش گناهان (ثواب الأعمال، ص ۱۲۴)، آمرزش اموات (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۱) و

۲. الاقبال، ج ۱، ص ۱۴۹.

يَخُصُّ بِهِ فِينَا وَمَا ذَاكَ إِلَّا لَشَيْءٍ عَائِيَهُ فِي نَوْمِهِ^۱

اگر کسی در شب بیست و سوم ماه رمضان هزار بار سوره قدر را بخواند، یقینش در اعتراف به آنچه مخصوص ماست^۲ بیشتر می شود به جهت آنچه در خواب به روشنی می بیند.

همچنین بسیار خوب است که این سوره در شب جمعه و عصر جمعه، صد مرتبه قرائت شود؛^۳ در برخی روایات آمده است که در عصر جمعه از جانب خداوند هزار نفعه، هدیه یا نسیم خوشبو، از رحمت الهی می وزد و خداوند به هر بنده ای، هر قدر که بخواهد، از آن عطا می کند و به کسانی که این سوره را صد مرتبه قرائت کرده و تکرار می کنند، همه آن هزار نفعه را با هزار نفعه دیگر می افزاید و سپس عطا می نماید.^۴

همچنین خواندن سوره قدر آثار عجیبی در ختومات و

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲. یعنی ولایت ائمه علیهم السلام.

۳. مرحوم آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می فرماید: «من از برخی از مشایخ بزرگوارم که حکیمی عارف و معلمی حاذق و طبیعی کامل مانند او ندیده ام (حضرت آیه الله حاج ملاحسینقلی همدانی قدس سره)، پرسیدم: کدامیک از اعمال جوارحی را تجربه نموده اید که در قلب انسان تأثیر بگذارد؟ فرمود: سجده ای طولانی در هر روز که آن را یک ساعت یا سه ربع ساعت ادامه دهد و در آن این ذکر را بگوید: لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، در حالی که نفس خود را در زندان طبیعت گرفتار و به قیود و زنجیرهای اخلاق رذیله بسته ببیند، و خداوند متعال را تنزیه نموده و عرض کند که این بدی ها و نواقص را تو بر من وارد ساختی و به من ظمی نمودی بلکه من بر خودم ظلم کردم و نفسم را در این مهلکه عظیم افکندم. و دیگر صد مرتبه خواندن سوره قدر در شب جمعه، و دیگر صد مرتبه خواندن این سوره مبارکه در عصر روز جمعه. شیخ ما قدس سره فرمود: هیچ عملی از اعمال مستحبّه را نیافتم که به میزان این سه عمل تأثیر داشته باشد.» (أسرار الصلاة، صص ۱۰۹ و ۱۱۰).

۴. الأمالی (للسدوق)، ص ۶۰۶.

اذکار دارد. در تاریخ نقل شده است که مرحوم آیه الله خویی و مرحوم آیه الله فیروزآبادی خدمت مرحوم حضرت آیه الله قاضی رضوان الله تعالی علیه رسیدند و از ایشان تقاضای دستوری کردند. ایشان فرمودند از شب اول ماه مبارک رمضان تا شب بیست و سوّم، شبی هزار مرتبه سوره قدر را بخوانند تا در خواب یا بیداری، آینده شان را به آنها نشان دهند. مرحوم آیه الله خویی به این دستور عمل کردند و در مکاشفه ای، آینده زندگی شان را دیدند که در شان در نجف به مسجد هندی منتقل می شود و رساله شان چاپ می شود و به مرجعیت می رسند. در پایان هم دیدند که از بلندگوهای حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رحلت ایشان اعلام می شود.

آیه الله فیروزآبادی هم به این دستور عمل کردند ولی چیزی ندیدند. دوباره خدمت مرحوم قاضی رسیدند و علت را از ایشان جویا شدند. مرحوم قاضی فرمودند شما این سوره را در حال راه رفتن قرائت کردید و لذا آن اثر نداشته است.

فلسفه وجود برکات فراوان در قرائت سوره

در اینجا سؤال اساسی این است که چطور امکان دارد با

خواندن چند جمله به تعداد خاص، فیوضات الهی بر قلب انسان نازل شود؟ مثلاً خواندن صد مرتبه سوره مبارکه قدر در عصر جمعه، چگونه در قلب انسان اثر می‌گذارد؟ به بیان دیگر، تلقظ به الفاظ و توجه به معانی چه اثری در دریافت آن معانی و حقایق ملکوتی دارد؟

به عنوان مقدمه باید عرض کنیم در عالم هستی حقایقی وجود دارد و هرچه انسان بیشتر به آن حقایق توجه کند، به همان اندازه، بیشتر در قلبش اثر آن حقایق را می‌پذیرد؛ زیرا توجه کردن ما صرفاً یک عمل ذهنی و فکری نیست؛ بلکه ارتباط‌گیری روحی و قلبی است؛ مثلاً وقتی در محفلی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام توجه می‌کنیم، به همان مقدار که یاد امام حسین علیه السلام در قلبمان زنده می‌شود، صفحه قلب ما به خورشید وجود حضرت رو می‌کند و ما از نور ایشان بهره‌مند می‌شویم. این یک رابطه واقعی است؛ نه صرفاً یک اثر ذهنی و فکری.

به همین منوال وقتی انسان در عالم به حقیقتی توجه می‌کند؛ به مقداری که به آن توجه می‌کند، آثار آن حقیقت در نفسش منعکس می‌شود. اگر انسان به فکر رزق و روزی باشد، آثار رزق و روزی در نفسش منعکس می‌شود؛ اگر به فکر شفا باشد،

آثار شفا در نفس او منعکس می‌شود یا اگر مدام به فکر علم و دانش باشد، آثار علم و دانش در نفس او منعکس می‌شود. البته توجه کردن به حقایق عالم، مقدمات و آدابی دارد و این که آن حقیقت چه مقدار در نفس انسان جا بگیرد و ظرف نفس انسان را پُر کند، مسائلی است که در آداب اذکار بیان شده است.

انسان گاهی برای توجه به این حقایق، تنها به خود آن‌ها توجه می‌کند؛ مثلاً آن قدر به رزق و روزی و پول فکر می‌کند تا کم‌کم اسباب پولداری فراهم شده و گاهی هم واقعاً پولدار می‌شود؛ اما گاهی به رزق و روزی و پول توجه می‌کند، از این باب که این‌ها متعلق به خداست؛ یعنی توجه فرد، همراه با توحید است؛ لذا به جای توجه به رزق، به رزاق و رازق توجه می‌کند و نتیجه این می‌شود که در ضمن توجه به رزاق و رازق، رزق و روزی هم می‌آید چون در ضمن آن توجه، به رزق هم توجه کرده است. تفاوت این رزق با رزق اول در این است که در ضمن این رزق، توحید و توجه به پروردگار هم وجود دارد و این سبب می‌شود که رزق و روزی، الهی و همراه با یاد خدا باشد و به مقداری که خدا صلاح می‌داند نازل شود و تعادل پیدا کند.

در جامعه ما امروزه «قانون جذب»^۱ بر سر زبان‌ها است و درباره آن بحث می‌کنند؛ عده‌ای تصور می‌کنند که این قانون، قانون جدیدی است که دنیای غرب آن را کشف کرده است؛ در حالی که اهل اذکار و اوراد چندین هزار سال پیش همه به آن باور داشته و از آن استفاده می‌کردند. واقعیت این است که به هر میزان نفس انسان بر چیزی تمرکز کند، آثار آن چیز بر او حاکم می‌شود. فقط تفاوت نگاه اسلام با قانون جذب این است که مثلاً قانون جذب، می‌گوید: «تمرکزت بر پول و شفا باشد» ولی اسلام دستور می‌دهد: «به رازق و شافی تمرکز کن؛ یعنی توجهات از طریق این اسماء الهی به خدا معطوف باشد و در توجه، خدا را اصل قرار بده و در لابه‌لای توجه به پروردگار به رزق و شفاء و... نظر کن». وقتی از طریق اسماء به خدا توجه کنید، اثر اسماء الهی در وجودتان منعکس می‌شود؛ ضمن اینکه همیشه بر خدا تمرکز دارید و یاد خدا را در وجودتان زنده نگه می‌دارید و توجه‌تان نسبت به او بیشتر و بیشتر می‌شود. این یک قاعده کلی است.^۲

۱. قانون جذب ([law of the attraction](#)) به زبان ساده می‌گوید: «به هر چیزی که فکر کنید؛ چه خوب و چه بد، آن را جذب خواهید کرد».

۲. فرهنگ دعا در تربیت اسلامی با قانون جذب از چند منظر تفاوت دارد؛ تفاوت اول همین است که در قانون جذب بر خوبی‌ها تمرکز می‌شود ولی در فرهنگ دعا از مسیر خوبی‌ها بر خالق خوبی‌ها تمرکز می‌کنیم و لذا انسان از مسیر توحید و توجه به پروردگار دور نمی‌شود. تفاوت دوم این است که در فرهنگ دعا ما امر را به خداوند و امی‌گذاریم و به دنبال آنیم که خداوند هرچه را که خیر است، روزی ما نماید؛ چون می‌دانیم

اگر انسان در ضمن تلاوت هر کدام از سوره‌های قرآن، به معنا و حقایق آن توجه کند؛ این توجه سبب می‌شود که بهره انسان از آن محتوا بیشتر شود. در شب قدر که درهای رحمت خدا باز است و حقیقت روح و ملائکه تنزل می‌کند و سلامت و آرامش از عالم بالا به پایین نازل می‌شود، اگر انسان مدام به این حقایق توجه کرده و آن را تکرار نماید و عظمت این شب را که از هزار ماه برتر است در ذهن مرور کند، بهره او از فیوضات شب قدر بیشتر و بیشتر می‌شود. حال اگر کسی به معنا توجه نکند و فقط الفاظ را بیان کند، از این جهت که الفاظ، دریچه‌ها و تونل‌هایی برای اتصال به معانی هستند، خود تکرار الفاظ انسان را به سمت آن حقایق سوق می‌دهد و به قدر استعداد و نورانیت شخص، وی را در آن وادی نورانی می‌افکند.

با بررسی معنای «شب قدر» معلوم می‌شود که شب قدر، مفهومی نسبی است و شب و روز جمعه نیز به مقدار خودشان

هر چیز خوبی برای هر کسی خوب نیست، اما قانون جذب سبب می‌شود که گاهی خوبی‌ها و نعمت‌هایی نصیب ما شود که به صلاح ما نیست. سوّم اینکه در قانون جذب گاهی ادعا می‌شود انسان به هر چه بیندیشد همان نصیبش می‌شود؛ ولی در فرهنگ دعا می‌دانیم که جذب شدن خوبی‌ها به سمت ما، تحت حکومت عوالم برتر است و شرّاطی دارد و ما فقط تلاش می‌کنیم اسباب آن را به حسب وظیفه فراهم کنیم و ادعا نمی‌کنیم که حتماً هر دعائی در خارج هم متحقق می‌شود. چهارم اینکه در وادی دعا انسان خوبی‌ها را از مسیر نور و اتصال به پروردگار می‌گیرد و لذا باید اسباب نورانیت را فراهم کند و گرنه گاهی دعا مستجاب نمی‌شود ولی در قانون جذب چون دانستیم که گاهی بر خلاف مصلحت نعمتی نصیب ما می‌شود آن طهارت و نورانیت نیز برای اثرپذیری لازم نیست.

از حقیقت شب قدر بهره دارند. لذا اگر کسی در شب و روز جمعه نیز به حقیقت شب قدر توجه کند و سوره قدر را بخواند به همان مقدار بهره می برد و اگر کسی در طول سال سوره قدر را بخواند؛ به همان مقدار در شب قدر بهره اش از حقیقت شب قدر بیشتر می شود.

این سوره ها، تنها الفاظ نیستند که شخص فقط آن ها را حفظ و تکرار کند و از سوی دیگر، این سوره ها، صرفاً فقط مجموعه ای از معانی ذهنی نیستند که در ذهن شخص بیایند و بروند؛ بلکه تک تک سوره های قرآن، واقعاً حرکت و جهت گیری روحی و قلبی است و وقتی انسان در درون و باطن خویش به آن ها توجه می کند، در اثر اتصال با آن ها از عالم بالا مدد می گیرد و اثر می پذیرد. البته این اثرپذیری به میزان معرفت و توجه شخص و رعایت آداب مخصوص، بستگی دارد؛ مثلاً مرحوم حضرت آیه الله قاضی رحمه الله علیه به مرحوم آقای فیروزآبادی فرمودند: «چون این سوره را در حال راه رفتن خوانده اید آن اثری که باید را نگذاشته است.»

سخنی درباره حقیقت شب قدر

این سوره مبارکه اجمالاً در وصف شب قدر و بیان نزول حقیقت

قرآن در این شب مبارک است. در این سوره، شب قدر از جهت میزان ارتباط و اتصالش با عوالم بالا بررسی می‌شود. قبل از ورود به تفسیر سوره، ابتدا باید مروری بر حقیقت شب قدر داشته باشیم و به این مقدمه توجه کنیم:

تفاوت ایام سال در اتصال به ملکوت

روزهای مختلف سال و بلکه ساعات مختلف روز، هر کدام به مقدار خاصی با عالم ملکوت ارتباط دارند و این ارتباط، ثابت و یکنواخت نیست. فرض کنید در مسجدی هستیم و این مسجد، عالم دنیا است و طبقه بالای آن، عالم ملکوت است. بین بالا و پایین چندین دریچه وجود دارد و نعمت‌ها و رزق و روزی و خیرات و برکات از طریق آن دریچه‌ها از عالم بالا به پایین نازل می‌شود. این دریچه‌ها در طول سال دائماً در حال باز و بسته شدن و کوچک و بزرگ شدن هستند و در زمان‌های مختلف، مقادیر متفاوت خیر و رحمت، از عالم بالا جاری می‌شود. از سوی دیگر، افرادی در عالم پایین مترصدند که رزق و روزی و خیر و رحمتی را که از عالم بالا به پایین نازل می‌شود، جمع کنند.

عالم هستی تقریباً این‌گونه است. در ساعات سحر و بین الطلوعین، مقدار نزول رحمت بیشتر است و اگر کسی در

این زمان بیدار باشد و به آن‌ها توجه کند و مشغول جمع کردن رحمت و برکت الهی شود، به خوبی می‌تواند کاسبی کند. وقتی آفتاب طلوع می‌کند این دریچه نسبت به ساعات قبل، مقداری بسته می‌شود. در هنگام اذان ظهر، دریچه‌های رحمت خدا بیشتر گشوده می‌شوند و خیرات و برکات نازل می‌شود تا هنگام نماز عصر و بعد مغرب و عشاء. در شب دریچه‌ها کمی بسته می‌شوند تا هنگام سحر که دوباره گشوده می‌شوند. البته دریچه‌های ملکوت هیچ‌گاه کاملاً بسته نمی‌شوند و انسان در هر لحظه‌ای از عمرش که به ملکوت توجه کند، خیر و رحمت در حال نزول است و انسان می‌تواند از آن، بهره ببرد.

به همان مقدار که در سحرگاهان در رحمت خدا باز است، به تعبیر روایات، در شب جمعه نیز، از اول شب تا آخر شب، این در باز است^۱ و خیر و رحمت و برکت الهی، ریزان است و اگر انسان اهل کاسبی معنوی باشد، جا دارد تمام شب جمعه را به دنبال جمع کردن خیر و رحمت باشد. دأب کسانی که اهل کاسبی‌اند این است که عصر پنجشنبه استراحت می‌کنند و شب جمعه تا صبح بیدار مانده و با انجام عبادت یا مطالعه یا کارهای خیر دیگر،

به کاسبی معنوی مشغول می‌شوند تا آن توجّه و حضور قلب و ارتباط با عالم بالا برقرار شود.

شب قدر؛ اوج اتصال به ملکوت

اولین فهم ما از سوره قدر آن است که در طول سال، شبی وجود دارد که نعمت‌ها و رحمت‌هایی که در آن شب به عالم پایین سرازیر می‌شود، معادل نزول رحمت هزار ماه و بلکه بیشتر از آن است و اگر انسان از قبل، ظرف وجودی‌اش را آماده کرده و به دنبال کاسبی باشد، می‌تواند به میزان هزار ماه و بیشتر کاسبی کند! این، ترسیم حقیقت شب قدر در عالم است. البته وقتی گفته می‌شود شب قدر از هزار ماه با ارزش‌تر است، به تعبیر امام باقر علیه‌السلام منظور هزار ماهی است که شب قدر نداشته باشد^۱ و الا معادله صحیح نخواهد بود. پس حقیقت شب قدر عبارت است از زمانی در طول سال که در آن زمان به قدری ارتباط مُلک و ملکوت گسترده است و نزول رحمت خدا واسعه است که اگر کسی به دنبال کسب فیض باشد، می‌تواند به قدر هزار ماه و حتی بیشتر کاسبی کند.

۱. «الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَأَنْوَاعِ الْحَيْرِ حَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا أَيْلَةٌ الْقُدْرُ» اعمال صالحی مثل نماز و زکات و کارهای نیک دیگر در شب قدر بهتر است از عمل در هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد. (الکافی، ج ۴، ص ۱۵۸)

مرحوم فیض کاشانی در کتاب شریف الصافی درباره سوره قدر روایتی نورانی نقل را کرده است: در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صحبت از مردی از بنی اسرائیل به میان آمد که بیش از هزار ماه در راه خدا شمشیر به دوش کشیده و در جبهه های جنگ مبارزه کرده بود. رسول خدا از شنیدن این سخن بسیار شگفت زده شدند و به خدای متعال عرض کردند: «خدایا عمر امت من از همه امت ها کوتاه تر و عملشان کمتر است». خداوند متعال در قبال این کوتاهی عمر امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شب قدر را به ایشان ارزانی داشت تا جبران عمری شود که به آن ها نصیب فرموده است.^۱

یعنی با وجود شب قدر، دیگر به آن درنگ و توقف طولانی در این دنیا نیازی نیست و اگر کسی واقعاً قصد حرکت به سمت خداوند متعال را داشته باشد، می تواند در یک شب، بیش از هزار ماه در عالم معنا کاسبی کند و به سمت خدا حرکت نماید.

شب قدر، واقعیتی است که در ظرف آن واقعیت، حقایق نازل می شود و انسان باید آن ها را جمع کرده و برای تمام سال خود ذخیره کند. در طول سال اوقات مختلفی داریم که در آن اوقات،

در رحمت خدا باز می شود. اوج ریزش رحمت خدا در شب های قدر است و طبق روایات شیعه در بین سه شب قدر، شب بیست و سوّم بالاترین بهره را از حقائق شب قدر دارد.^۱ مرحوم آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می فرماید: «از برخی روایات معلوم می شود شب قدر مراتبی دارد و شبی که در قرآن به آن اشاره شده شبی است که آخرین مراتب تقدیر در آن امضاء می شود که تغییر و تبدیل برای آن نیست.»^۲

البته نزول رحمت الهی در این عالم، تنها مربوط به شب قدر نیست و شب های مبارک دیگری هم در طول سال وجود دارند که هر کدام به مقدار خودشان بهره ای از شب قدر دارند؛ مثل شب عید فطر، شب عرفه و شب عید قربان. در هر کدام از این شب ها، به مقدار خاص خودش، در رحمت خدا باز می شود و اگر شخصی از شب قدر بهره نبرده باشد، می تواند در این شب ها آن کاستی را جبران کند. شب جمعه و عصر جمعه هم، بهره ای از حقیقت شب

۱. شب بیست و سوّم معروف به «الليلة الجّهنی» است؛ جهنی، لقب یکی از صحابه به نام عبدالله بن انیس انصاری است و شب بیست و سوّم ماه مبارک رمضان را به سبب نسبت دادن به او «الليلة الجّهنی» گفته اند. دلیلش این است که به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت: منزلت من از مدینه دور است. دوست دارم برترین شب را برایم معین فرمایید تا به خدمت شما بیایم و در محضر شما باشم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شب بیست و سوّم ماه مبارک رمضان را برای او معین فرمودند و او هر سال در آن شب با اهل و عیال و خدم و حشمش به مدینه می آمد و تا صبح می ماند و بعد برمی گشت. (زاد المعاد، ص ۱۲۲) علامه مجلسی رحمه الله علیه می فرماید: اکثر احادیث معتبر دلالت دارد که شب بیست و سوّم شب قدر است. (زاد المعاد، ص ۱۲۸).

۲. المراقبات، ص ۲۷۳.

قدر دارند و می‌توان این سوره را در شب جمعه یا عصر جمعه نیز خواند و از این حقیقت استفاده کرد.

در بعضی از روایات اهل سنت آمده است که شب نیمه شعبان هم از لیالی قدر است و در روایات شیعی آمده که در آن شب هم، روزی‌ها تقسیم می‌شود و شب نیمه شعبان، شریف‌ترین شب پس از شب قدر است.^۱ پس این شب را نیز باید مغتنم شمرد و از برکاتش استفاده کرد. همچنین شب نوزدهم و شب بیست و یکم هم از شب‌های قدر است؛ اما شب اصلی که به قدر هزار ماه انسان را جلو می‌برد، همان شب بیست و سوم است. خلاصه این که شب قدر، واقعیتی در این عالم است و به تعبیر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها کسی که از خیر و برکت این شب بی بهره باشد، محروم حقیقی است.^۲ سوره مبارکه قدر قصد دارد این واقعیت را به همگان تعلیم دهد تا همه انسان‌ها با یادآوری این حقیقت و واقعیت، خودشان را برای استفاده از آن آماده کنند.

اگر حقیقت شب قدر تا این حد، عالی و بلند مرتبه است، پس

۱. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِإِزَاءِ مَا جَعَلَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِبَيْتِنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». (أمالی طوسی، ص ۲۹۷) شب نیمه شعبان شبی است که خداوند آن را برای ما اهل بیت قرار داد؛ به ازای شب قدر، که آن را برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد.
 ۲. «مَخْرُومٌ مَنْ حَرِمَ حَيْرَهَا». (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰)

معرفی شب قدر به امت نیز یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است. فرض کنید کاسب بازار هستید و در ماه، مقدار مشخصی درآمد دارید؛ اگر کسی به شما بگوید در سال یک روز وجود دارد که اگر در آن روز، از اول صبح تا آخر شب کاسبی کنید، می‌توانید به اندازه هزار ماه و بلکه بیشتر درآمد کسب کنید؛ طبیعی است که لطف خیلی بزرگی به شما کرده و شما خودتان را مدیون او خواهید دانست.

در عالم ملکوت نیز همین‌طور است؛ امثال ما که ارزش و اهمیت شب قدر را نمی‌دانیم به این دلیل است که اهل کاسبی کردن نیستیم و در طول سال هم، چندان به دنبال کسب معنویت نمی‌رویم و طبیعتاً آثار شب قدر را هم درک نمی‌کنیم و الا کسانی که واقعاً به دنبال کاسبی کردن هستند، هم از برکات شب قدر استفاده می‌کنند و هم از ایام دیگر سال، مثل ماه رجب که در روایات به «رجب الأصب»^۱ معروف است یا ماه شعبان یا دهه اول ذی‌الحجه بهره می‌برند. از بزرگان دین نقل شده است که اولیاء خدا همیشه انتظار می‌کشیدند تا ماه رجب بیاید و از خدا تقاضا می‌کردند که خدایا مرگ ما را به تأخیر بینداز تا ماه رجب را درک کنیم و قبل از ماه رجب از دنیا نرویم.

۱. ماهی که رحمت خدا در آن ریزان است. (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۴۷).

البته این تفاوت در میزان استفاده از شب‌های مختلف سال، دربارهٔ بندگانی است که در عالم پایین هستند؛ اما افرادی وجود دارند که از این نعمت‌ها استفاده کرده و خودشان را به طبقه بالا می‌رسانند. برای این افراد، شب قدر و غیر قدر تفاوتی ندارد زیرا به مخزن فیوضات الهی متصل شده‌اند و کسی که به مخزن متصل شده دیگر محتاج شب قدر نیست؛ اما ما که پایین هستیم، باید منتظر باشیم که از عالم بالا رحمت بر سرمان سرازیر شود.

وجود مقدّس امام علیه‌السلام نیز، در طبقات عالم بالا سیر می‌کند و به مخزن فیوضات متصل هستند. البته امام علیه‌السلام نیز از این جهت که بدنشان در عالم پایین است، از برکات این شب در عوالم پایین استفاده می‌فرمایند و آثار آن را دریافت می‌کنند. دیگران هم به قدر ظرف خودشان آثار شب قدر را شهود می‌کنند. کسانی هم که آثار شب قدر را درک نمی‌کنند، وظیفه دارند به مقدار خودشان مراقبه داشته باشند تا بتوانند از آن بهره ببرند؛ حتی اگر بالفعل متوجه اثرات آن نشوند و درک نکنند که این شب، بادل انسان چه کاری انجام می‌دهد.

خلاصه این که شب قدر، شبی است که ارتباط بین مُلک و ملکوت، بسیار قوی‌تر و پُررنگ‌تر از شب‌های دیگر است.

شب قدر؛ ظرف نزول حقیقت قرآن

تاکنون شب قدر را از زاویه نزول رحمت‌های الهی بررسی کردیم؛ اما شب قدر را از زوایای دیگری هم می‌توان بررسی کرد. اگر از زاویه دیگری به مسئله شب قدر نگاه کنیم، می‌بینیم به واسطه عظمتی که شب قدر دارد، حقیقت قرآن کریم در این عالم، برای اولین بار در شب قدر بر پیامبر نازل شده است. شب قدر، نزول دریای رحمت خداست. در این شب، به قدری درهای رحمت خدا باز است که قرآن هم با آن عظمتش در این شب فرود می‌آید زیرا هر ظرف و زمانی، ظرفیت این که حقیقت قرآن را دریافت کند، ندارد.^۱ درحقیقت، اولین باری که حقیقت قرآن بر قلب مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نازل شد در شب قدر بود:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ ۲﴾

ماه رمضان، ماه واردات الهی بر قلب انبیاء بوده است؛ چراکه در این ماه، اوج پذیرایی الهی صورت می‌گیرد. تورات و انجیل و زبور در شب‌های ماه رمضان نازل شده‌اند.^۳ در بعضی

۱ به تعبیر دیگر شب قدر آن قدر رحمت ریزان است که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این شب آن قدر بهره‌مند می‌شود که استعداد تلقی و دریافت حقیقت قرآن را می‌یابد.

۲ ما آن (قرآن) را در شبی با برکت نازل کردیم. (سوره دخان: آیه ۳).

۳ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «تورات در ششم ماه مبارک رمضان و انجیل در دوازدهم و زبور در هجدهم این ماه نازل شده و «قرآن مجید» در شب قدر نازل گردیده است.» (وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص

روایات آمده است که حقیقت شب قدر از اول خلقت انسان‌ها بوده و از حضرت آدم تا خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم از آن بهره داشته‌اند.^۱ قرآن کریم که اوج تجلیات الهی است و تحمل این حقیقت، ظرف بزرگ‌تری همچون قلب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را می‌طلبد، در مبارک‌ترین و پُرخیر و برکت‌ترین شب ماه مبارک رمضان، یعنی شب بیست و سوم بر قلب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است.

بعضی این‌طور گفته‌اند که آغاز نزول قرآن کریم در شب قدر بوده است؛ یعنی اولین آیات قرآن و نه همه آن، در شب قدر نازل شده است؛ ولی از ظاهر قرآن کریم و روایات ما این مطلب به دست نمی‌آید. ظاهر قرآن کریم این است که این قرآن مبین، تمامش، در شبی به نام شب قدر نازل شده و پایین آمده است؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب قدری در یکی از سال‌ها که شاید از بعضی روایات، بتوان تاریخ دقیقش را نیز به دست آورد، در آن حالات معنوی و باطنی‌ای که داشتند، حقیقت قرآن را به شکل کلی دریافت نمودند. در مباحث ادبی هم بین ادباء مشهور است که «انزال» بیشتر با پایین آمدن

ناگهانی و دفعی متناسب است و در مقابل، «تنزیل» برای پایین آمدن تدریجی به کار می‌رود. **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾** یعنی ما یک بار قرآن را به صورت دفعی در شب قدر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نازل فرمودیم. قرآن کریم در وصف خودش می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۲
 «این قرآن کتابی است دارای آیاتی محکم که از جانب خدایی حکیم و آگاه به تفصیل و بسیار روشن بیان گردیده است».

یعنی قرآن کریم کتابی است که آیاتش محکم و استوار و فشرده شده بود و **﴿ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾** بعد از آن، جدا جدا و تکه تکه شد. قرآنی که الآن در دست ماست، قرآن مفصل و جدا جدا شده است و گویا آن را باز کرده‌اند. در قالب تشبیه، مانند سی دی یا فلشی که به ما می‌دهند و ما آن را تحویل می‌گیریم و محتوای آن را به ترتیب تماشا می‌کنیم. این محتوا مدام بسط پیدا می‌کند و

۱. برخی از مفسران انزال را خاص نزول دفعی دانسته و برخی تنزیل را نزول تدریجی و انزال را اعم می‌شمردند. راغب در مفردات می‌فرماید، و الْقُرْآنُ تَبَيَّنَ الْأَنْزَالَ وَالتَّنْزِيلُ فِي وَصْفِ الْقُرْآنِ وَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ التَّنْزِيلَ يَخْتَصُّ بِالْمَوْضِعِ الَّذِي يُبَشِّرُ إِلَيْهِ أَنْزَالُهُ مَفْرَقًا، وَ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى، وَ الْإِنْزَالُ غَامٌ. (الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۱۵)

ولی به هر حال انزال با نزول دفعی متناسب‌تر است و وقتی مفعول آن کل قرآن است طبیعتاً باید ناظر به نزول دفعی باشد چون نزول تدریجی در یک شب معنا ندارد.

۲. سوره هود: آیه ۱.

باز می‌شود و مثلاً ممکن است هزار ساعت طول بکشد. ما، برای بار اول همه آن را تحویل می‌گیریم ولی بسط یافته و مفصل آن را به مرور درک و دریافت می‌کنیم.

البته یک تفاوت اساسی بین نزول قرآن و این مثال وجود دارد و آن هم این که وقتی فلش را به دست ما می‌دهند از داخل آن خبر نداریم؛ ولی مسئله اجمال و تفصیل قرآن در عالم بالا این طور نیست. قرآن حقیقتی دارد که یک بار بر قلب مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و حضرت بدان علم کلی و بسیط یافته‌اند. آن حقیقت، حقیقت کلی و عمیقی است که آثار و برکات آن به تدریج و در طول زمان، در قالب وحی الهی، بر قلب مبارک آن حضرت بسط پیدا کرده است.

مثال دیگری که در بحث‌های علمی مطرح می‌شود این است که گاهی انسان درباره موضوعی در حال گفت و گو یا مشورت است؛ ناگهان فکری به ذهنش می‌رسد و به تعبیر عرفی، جرقه‌ای در ذهنش می‌خورد. فرد برای بیان و توضیح فکر و جرقه‌ای که در ذهنش ایجاد شده، احتیاج به زمان دارد و گاهی ممکن است توضیح دادن آن پنج دقیقه طول بکشد. آن جرقه، یک لحظه و به زبان فلسفی، بسیط است. انسان تلاش می‌کند تا آن را از درون

نفس به مرتبه بیرون بکشاند و مدام آن را باز کند و برای آن، الفاظ و کلماتی را انتخاب کند تا به چند خط و چند جمله تبدیل شود. این جملات، مفصل همان مجمل است.

از جهت فلسفی در هنگام جرقه زدن یک فکر در ذهن، حقیقت علم به نحو بسیط در نفس انسان وارد می شود و در مرحله بعدی، این حقیقت مدام گسترش پیدا می کند. این ها در قالب تشبیه است و الا مسئله قرآن از این تشبیهات بسیار دقیق تر و عمیق تر است. اجمالاً مهم است بدانیم حقایقی وجود دارد که گاهی ولی الهی در احوالاتی آن ها را دریافت می کند و بعد آن حقایق به تدریج باز می شود. از این باز شدن، به نزول تدریجی بعد از نزول دفعی تعبیر می کنند. نزول تدریجی قرآن در طول بیست و سه سال در شرایط مختلف و در مناطق مختلف اتفاق افتاد تا زمانی که همه آیات نازل شدند؛ اما تلقی و دریافت آن، برای اولین بار در شب قدر بوده است و این به خاطر ظرفیت و سعه ای است که این شب مبارک دارد.

آیا نزول دفعی قرآن بر قلب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک مرتبه بوده یا چندین بار اتفاق افتاده است؟ آیا امکان دارد چند بار نازل شده باشد؟ آیا امکان دارد

حقیقت قرآن در شب قدر برای شخص دیگری غیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز تجلی کند؟

در پاسخ هر دو سؤال باید گفت از جهت عقلی ایرادی ندارد. از جهت عقلی امکان دارد که در شب قدر دیگری، در سال دیگری، دوباره برای رسول خدا این حقیقت تجلی کند. همچنین امکان دارد حقیقت قرآن به شکل کلی برای امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام نیز تجلی کند. ظاهر برخی روایات هم این است که برای سایر ائمه علیهم السلام نیز این اتفاق می افتد و ملائکه و روح بر امام نیز نازل می شوند و امام را از حقیقت امر حکیم، که شامل همه غیب است، آگاه می نمایند!

به هر حال واقعیتی در عالم وجود دارد که اگر نفسی دارای عظمت باشد به نحوی که قرآن در آن جای بگیرد و شبی مثل شب قدر وجود داشته باشد، طبیعتاً آن حقیقت در آن نفس نزول می کند؛ لذا این حقیقت از نظر عقلی اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ندارد. البته رسول خدا اولین کسی است که این حقیقت را تلقی کرده است و اگر این مسئله برای دیگران اتفاق بیفتد، میراث دار رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم خواهند بود و به واسطه اتصال با نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می توانند این حقیقت را تلقی کنند.

ما هم در شب قدر، به هر میزان به حقیقت قرآن توجه کنیم، می توانیم بهره ای از آن داشته باشیم. برای همین بزرگان فرموده اند در شب قدر به قرآن زیاد توجه کنید و قرآن را زیاد تلاوت کنید و سوره دخان و سوره قدر را که ناظر به نزول حقیقت قرآن در این شب است، قرائت کنید و به قدر خودتان، از آن حقیقت بهره ببرید. پس تا اینجا بحث، در مجموع از زاویه نزول قرآن کریم، به شب قدر نگاه مختصری انداختیم.

شب قدر؛ شب ظهور و بروز کامل مقدرات

از زاویه سوّمی هم می توان به شب قدر نگاه کرد؛ هر حقیقتی که در عالم پایین اتفاق می افتد، در عالم بالا تحقق می یابد و هیچ چیزی در این عالم نیست مگر این که در ظرف علم الهی و قضای الهی باشد.^۱ اگر کسی صعود کند و به عالم علم الهی متصل شود، گذشته و آینده در آنجا برایش آشکار می شود زیرا آنجا مافوق

۱. [وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ] (و هیچ چیزی موجود نمی شود مگر آن که خزینه ها و معدن هایش در نزد ماست؛ و ما آن چیز را (از آن خزینه و معدن ها) فرود نمی آوریم مگر به اندازه مشخص و دانسته شده) (سوره الحجر: آیه ۲) ..

زمان است؛ اما اگر ولیّ خدا در عالم پایین باشد و از اینجا به عالم ملکوت نگاهی بیندازد، ظهور و بروز حقایق عالم پایین، در حدّ یک سال، در شب قدر برایش تنزّل می‌کند. یعنی در شب قدر واقعیّات عالم بالا به مقدار یک سال به عالم پایین تنزّل می‌کند و ظهور می‌یابد.

تنزّل کردن، به معنای تجلّی کردن و آشکار شدن است و یکی از چیزهایی که اولیاء الهی در شب قدر دریافت می‌کنند و بر قلب مبارکشان نازل می‌شود، این است که در این شب حالات سال آینده را به شکل شفاف مشاهده می‌کنند. باز هم تأکید داریم این به معنای آن نیست که اولیاء الهی سال‌های بعد را نمی‌توانند مشاهده کنند. امام علیه السلام اگر به باطنشان التفات کنند و به طبقه بالا صعود کنند، هزار سال بعد و قبل را هم می‌توانند به تفصیل ببینند؛ اما در این شب به خصوص، حقایق عالم بالا به مقدار یک سال در این عالم ظهور و بروز دارد که از آن به «تنزّل» تعبیر کرده و می‌گویند که مقدرات سال در شب قدر آشکار می‌شود.

این تنزّل، تنها مخصوص شب قدر نیست و شب‌های دیگری نیز در طول سال وجود دارند که در آن‌ها، مقدرات سال در عالم

پایین آشکار می شوند و ظهور و بروز پیدا می کنند. البته ظهور حقائق در شب های دیگر به شفافیت شب بیست و سوم نیست و حقائق با هاله ای از ابهام دیده می شود و لذا گاه گفته می شود آنچه در شب نیمه شعبان و نوزدهم و بیست و یکم ظهور می کند و دیده می شود، قضای حتمی نیست و قابل تغییر است و هنوز به ظهور تام نرسیده است.^۱

ظهور و بروز مقدرات در عالم پایین، متناسب با حال بنده در آن شب نیز هست؛ مقدرات هر کسی به مقدار وضعیت روحی و حالی که از قبل آماده کرده و توجهی که در شب قدر دارد، تنزل می کند و فرد به میزان توجه و آمادگی قلبی اش، از حقائق کلی و مقدراتی که به عالم پایین آمده و توسعه پیدا کرده، دریافت هایی می کند. لذا به همین خاطر می گویند اگر می خواهید مقدرات سالتان خیر باشد و نصیب و بهره خوبی داشته باشید، در شب قدر توجهتان به خدا زیاد باشد و سعی کنید از اول شب تا صبح از یاد خدا غافل نشوید و با هیچ کس هیچ صحبتی در امر دنیا نکنید و به هیچ کار لغو و بیهوده ای نپردازید.

خداوند در سوره مبارکه دخان می فرماید: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ

حَكِيمٍ ﴿۱﴾ امر حکیم یعنی امر فشرده و چیزی که اجزایش از یکدیگر متمایز نیست و خصوصیاتش متعین نمی باشد.^۱ در شب قدر آن امور فشرده، مفترق و جدا و پخش می شوند و در عالم پایین ظهور و بروز تفصیلی پیدا می کنند. پس شب قدر، ابعادی دارد؛ از یک جهت، شب کاسبی کردن رحمت خداست. از یک جهت، شب نزول قرآن کریم با آن عظمت است و از جهت دیگر، شب ظهور و بروز حوادث آینده و آشکار شدن کامل آن چیزی است که در آینده برای انسان رقم می خورد.

شب قدر؛ سراسر نور و روشنایی

یکی دیگر از خصوصیات شب قدر، به خاطر عظمتی که دارد، این است که سرتاسر آن نور است و از اول تا آخر شب، راه شیاطین و کدورت‌ها و غفلت‌ها بسته است. اگر ما این فرصت را از درون خراب نکنیم؛ موقعیت، از بیرون خیلی آماده است. لذا می فرماید:

﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ﴾^۲

(شب قدر تا صبح، سلامت و آرامش است)

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۳۲.

۲. سوره القدر، آیه ۵. تفسیر تفصیلی این آیه خواهد آمد.

پس اگر انسان بخواهد از شب قدر استفاده کند، در آن شب، آلودگی و کدورتی نیست که بخواهد آن‌ها را کنار بزند و از لابه لای آن، چیز پاک‌تری به دست آورد بلکه همه شب، پاک‌ی و رحمت است. به همین تناسب حال عمومی زمین در شب قدر این‌طور است که به نسبت روزهای قبل، معتدل‌تر گشته و دلنشین‌تر می‌گردد.^۱ حال با توجه به این توضیحات درباره حقیقت شب قدر، وارد تفسیر آیات این سوره می‌شویم.

فصل دوم

تفسیر
سوره قدر

❖ آیه اول: [إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ]

وجه استفاده از ضمیر جمع

قرآن کریم گاهی از خداوند متعال به «من» یاد می‌کند که در این حالت، به ذات الهی اشاره دارد و گاهی مثل این آیه، از خدا به «ما» یاد می‌کند و می‌فرماید: «(إِنَّا)؛ یعنی «ما» قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم. درباره استفاده از ضمیر جمع، دو توجیه مشهور بیان شده است:

توجیه اول: استفاده از این تعبیر گاهی از باب عظمت است. در بین عرب مرسوم است که شخصی صاحب عظمت درباره خودش و کارهایی که انجام می‌دهد از ضمیر جمع استفاده می‌کند که در فارسی امروز خیلی مرسوم نیست، ولی در فارسی قدیم پادشاهان و صاحب منصبان وقتی می‌خواستند درباره خودشان صحبت کنند به جای «من» از «ما» استفاده می‌کردند و مثلاً می‌گفتند: «ما چنین گفتیم» یا «ما این طور دستور دادیم». در فارسی امروز درباره مخاطب ممکن است چنین استعمالی شود و به جای «تو» از «شما» استفاده کنیم ولی برای متکلم کمتر پیش می‌آید که کسی از باب احترام از خودش به «ما» تعبیر کند.

البته گاهی برای تواضع از ضمیر «ما» استفاده می‌شود؛ مثلاً در مدرسه بچه‌ها وقتی با معلم صحبت می‌کنند از باب تواضع به جای این که بگویند «من جواب این سؤال را بلدم»، می‌گویند «آقا! ما جواب این سؤال را بلدیم»؛ گویا منظور این است که «من در پاسخگویی مستقل نیستم و عضوی از جمع هستم». پس طبق این توجیه در اینجا خداوند متعال برای بیان عظمت خویش از ضمیر جمع [إِنَّا] استفاده می‌کند.

توجیه دوم: اوصاف الهی متعلق به ذات خداست و برخی کارهایی که در عالم انجام می‌شود با وساطت ملائکه الهی انجام می‌گیرد و لذا خدا وقتی از ذات خویش صحبت می‌کند از لفظ «أنا» استفاده می‌کند؛ اما وقتی صحبت از کارهایی است که در عالم انجام می‌شود؛ چون خداوند این کارها را از دریچه ملائکه انجام می‌دهد، می‌فرماید: «ما» این کار را انجام می‌دهیم؛ یعنی خدا و ملائکه. به بیان دیگر، این تعبیر به حضور ملائکه و نقش آن‌ها در تحقق آن عمل اشاره دارد.

درباره نزول قرآن هم می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ یعنی من خدا این کار را انجام دادم؛ اما از دریچه نفوس ملائکه. لذا در قرآن داریم: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ

الْمُنْذِرِينَ ﴿۱﴾ يَا قُلِّمَ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴿۲﴾ یعنی روح الامین و جبرئیل هم در نزول قرآن نقش داشته‌اند و صرفاً بحث ذات الهی نیست. در ادامه خواهد آمد که مرتبه قرآن نازل شده به تفصیل، پایین تر از مرتبه روح الامین و جبرئیل است و در آنجا دیگر ملائکه هم دخیل اند.

آفرینش یا نزول قرآن

اگر از ما بپرسند قرآن در چه تاریخی به وجود آمده، ممکن است به تاریخی اشاره کنیم؛ ولی ادبیات قرآن کریم این طور نیست و نمی‌فرماید ما قرآن را در شب قدر آفریدیم؛ قرآن هر جا می‌خواهد درباره خودش توضیح دهد، می‌گوید: «ما قرآن را پایین آوردیم یا پایین فرستادیم». این تعبیر نشان می‌دهد که قرآن، حقیقتی در عالم بالا است که به نوعی در عالم پایین ظهور و بروز پیدا می‌کند. این طور نیست که در عالم بالا چیزی نباشد و صرفاً در عالم پایین آن را ایجاد کنند. به تعبیر قرآن همه چیز در عالم این طور است و تحقق هر چیزی در عالم پایین به معنی نزول آن چیز است^۳؛ یعنی

۱. «قرآن را بر قلب تو، روح الامین فرستاد تا اینکه از بیم دهندگان باشی.» (سوره الشعراء: آیات ۱۹۳

و ۱۹۴).

۲. «ای پیغمبر بگو کیست که دشمن جبرئیل باشد؟ پس به درستی که جبرائیل قرآن را با اذن خدا بر دل

تو فرود فرستاد.» (سوره البقرة: آیه ۹۷)

۳. سوره الحجر: آیه ۲۱.

هر چیزی در عالم بالا واقعیتی دارد که از عالم بالا در عالم پایین ظهور و تجلی پیدا می‌کند.

نزول به تجلی

در مباحث اعتقادی بیان شده است که نزول حقایق در این عالم («نزول به تجافی») نیست؛ یعنی شبیه پایین انداختن یک توپ نیست که وقتی از بالا به پایین می‌آید جای آن توپ در بالا خالی شود و دیگر چیزی در آنجا نباشد. مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه نزول حقایق را به انعکاس تصاویر در آینه‌ها تشبیه می‌کنند. گنبد آینه‌کاری شده‌ای را تصور کنید که از بالا تا پایین آن، آینه‌هایی نصب شده است و شما گلی را در مقابل آینه بالایی نگه می‌دارید. تصویر آن گل در آینه بالایی می‌افتد و بعد در آینه روبرو و این تصویر همین‌طور تا پایین می‌آید و این کار در کسری از ثانیه اتفاق می‌افتد؛ یعنی حتی اگر آینه پایین هم روبروی آن گل نباشد، تصویر آن گل از داخل آینه‌های بالایی به پایین منتقل می‌شود. به این نزول، اصطلاحاً «نزول به تجلی» می‌گویند؛ یعنی آن چیزی که نزول پیدا می‌کند، تصویرش پایین می‌افتد و در عالم پایین ظهور و بروز پیدا می‌کند ولی خود آن گل پایین نمی‌آید که بالا را خالی کند.

حقایقی که در این عالم ظهور و بروز پیدا می‌کنند از این جنس هستند؛ یعنی اگر چیزی در عالم پایین وجود دارد و ما آن را می‌بینیم، این طور نیست که در عالم بالا بوده و از آنجا به پایین افتاده است. قرآن هیچ‌گاه از تعبیر «افتادن و انداختن» استفاده نمی‌کند؛ بلکه صحبت از، «پایین فرستادن» است که آن حقیقت را به پایین تنزل می‌دهند در عین این که اصل آن حقیقت در عالم بالا، کماکان محفوظ است و تغییری نمی‌کند.

به تعبیر جناب افلاطون، غاری را در نظر بگیرید که در آن عدّه‌ای رو به دیوار نشسته‌اند و آتشی پشت سرشان روشن است و این‌ها فقط دیوار را می‌بینند. افرادی از پشت سر آن‌ها عبور می‌کنند ولی این‌ها فقط سایه‌های آن افراد را روی دیوار می‌بینند. افلاطون از این تمثیل استفاده می‌کند تا ارتباط عالم دنیا و عالم بالا را نشان دهد. او معتقد است این عالم مثل آن دیوار است ولی اصل آن در جای دیگری است و آنچه شما در این عالم می‌بینید، ظهورات و تصاویر آن اصل است. این تشبیه، متناسب با امکانات همان زمان است و در زمان ما این حقیقت را می‌توان به چیزهای بیشتری تشبیه کرد ولی به هر حال، عالم پایین، عکس و پرتویی است از آنچه در عالم بالا وجود دارد.

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی
 اجمالاً این آیه مبارکه و بقیّه آیاتی که بحث نزول قرآن در آن
 مطرح شده است، می‌فرمایند این قرآنی که در دست ماست،
 پرتو و عکسی است از حقیقتی در عالم بالا که به اینجا تنزل کرده
 است. آنچه به قلب پیامبر آمد، کتاب قرآن نبود بلکه حقیقت قرآن
 بود که سپس یک درجه تنزل کرد و همان قرآنی شد که ما در
 سینه‌ها حفظ می‌کنیم و باز یک درجه دیگر تنزل می‌کند و قرآنی
 می‌شود که تلفظ می‌کنیم و مجدداً یک درجه دیگر تنزل می‌کند
 و قرآنی می‌شود که روی کاغذ می‌نویسیم و تدوین می‌کنیم؛
 ولی هیچ‌کدام از این تنزل‌ها به این معنی نیست که حالت قبلی
 آن از بین می‌رود بلکه پله پله رقیق‌تر می‌شود. کتابی که در دست
 می‌گیریم، کاشف از آن الفاظ است؛ و الفاظ، کاشف از آن حقایق
 و معانی؛ و حقایق و معانی نیز پرتویی است از آن حقیقتی که در
 عالم بالا وجود دارد؛ و این حقیقت، همان حقیقتی است که برای
 اولین بار در شب قدر نازل شد.

قدر

کلمه «قدر» در زبان عربی، معانی مختلفی دارد که یکی از معانی
 آن، اندازه‌زدن و مشخص کردن حدّ و مرز و مقدار چیزی است. در

مباحث قبلی گفته شد که حقایق کلی ای که در عالم بالا وجود دارد، در عالم پایین به شکل تفصیلی و بسط یافته حضور پیدا می کند و به تعبیر قرآن:

﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۱

«هر امر محکم و استوار و فشرده ای در این شب جدا جدا شده و تفصیل پیدا می کند».

(فِيهَا يُفْرَقُ) تعبیر دیگری از «فِيهَا يُقَدَّرُ» است. این شب، شب تقدیر است؛ یعنی آن حقیقتی که به نحو کلی وجود دارد، گویا خرد شده و وقتی پایین می آید، بسط پیدا می کند؛ مثل همان جرقة ذهنی که به ذهن انسان خطور می کند و انسان، آن را خرد کرده و بسط می دهد و در قالب مجموعه ای از جملات توضیح می دهد. در روایات متعدد آمده است که در شب قدر به علم امام علیه السلام افزوده می شود و مقدرات سالانه بندگان در این شب به امام عرضه می شود.^۲

آیا امام علیه السلام قبل از شب قدر به همه حقایق آگاه نیستند؟ مسلماً پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امام

۱. سوره الدخان: آیه ۴.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۲۲۰.

علیه السلام وقتی به عالم بالا صعود می‌کنند از همه حقایق گذشته و حال و آینده به نحو اجمالی اطلاع پیدا می‌کنند؛ ولی تفصیل آن در شب قدر است. اجمال در اینجا به معنای ابهام نیست؛^۱ اجمالی در زبان عربی یعنی به نحو فشرده و بسته. پس در شب قدر، حقیقتی که به نحو فشرده و بسته دریافت شده است، به مقدار یک سال بسط پیدا می‌کند؛ به بیان دیگر شبیه فلشی که کلّ فیلم عالم در آن وجود دارد و شما به قدر یک ساعت از آن را تماشا می‌کنید و باز در زمان دیگری به اندازه یک ساعت دیگر آن را می‌بینید. تفصیل دادن آن، زمان دارد ولی حقیقت کلی آن مطلق و همیشگی است.

لذا امام علیه السلام هر زمانی که بخواهند به حقیقتی واقف شوند، باید آن حقیقت کلی را که در قلب مبارکشان وجود دارد یا به زبان ناقص ما، آن فلش را که خدا در اختیارشان قرار داده بسط دهند و باز کرده و تماشا کنند. به بیان دیگر، در شب قدر، حقایق یک سال بسط پیدا می‌کند. پس یکی از وجوه تسمیه شب قدر، اندازه زدن و مشخص کردن حدّ و مرز و مقدار چیزی است.

۱. در زبان فارسی معمولاً «اجمال» به معنی ابهام به کار می‌رود؛ مثل این که می‌گوییم فلانی اجمالاً در جریان فلان حادثه است.

معنای دیگر «قدر» در زبان عرب، «تنگی و فشردگی» است؛ به این شب، شب قدر گفته می‌شود چون ملائکه در این شب فوج فوج نازل می‌شوند و این عالم پر و مملوّ از آن‌ها می‌شود. ا زبان و ادبیات قرآن به‌گونه‌ای است که یک جمله می‌تواند در چند معنای مختلف به کار رود. لذا این معنا هم قابل پذیرش است.

حکمت نزول قرآن در شب

چرا قرآن کریم در روز نازل نشده و در شب نازل شده است؟ دلیل و حکمت نزول قرآن کریم در شب برای ما به درستی معلوم نیست؛ اما یک قاعده کلی وجود دارد که شب نسبت به روز، به عالم توحید نزدیک‌تر است. در روز نور وجود دارد و در اثر وجود نور، اشیاء قابل رؤیت‌اند و قوه باصره و بینایی ما کار می‌کند. در اثر فعال شدن قوه باصره، توجّه انسان به عالم کثرت و به مخلوقات الهی بیشتر می‌شود و هر چیزی که می‌بینیم به مقدار خودش، توجّه ما را به خود جلب می‌کند. لذا در روز، غفلت و مشغولیت انسان بیشتر است؛ اما شب هنگام که تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد، به صورت طبیعی، قوه باصره دیگر فعالیت

۱. علامه طباطبائی رحمه الله در این باره می‌فرماید: «وقیل: القدر بمعنی الضیق و سمیت لیلة القدر لضیق الأرض فیها بنزول الملائكة».

نمی‌کند. وقتی قوهٔ باصره و بینایی از کار می‌افتد، ارتباط گرفتن با موجودات این عالم خود به خود محدود می‌شود.

جدای از این، فطرت و ساختمان فیزیکی بدن انسان هم به گونه‌ای است که در شب تمایل بیشتری به استراحت و خواب دارد. از جهت اخلاقی و معرفتی نیز شب، به علت تاریکی و فاصله گرفتن انسان‌ها از عالم کثرت، زمان مناسبی برای رجوع به درون و برگشتن به باطن است. پس انسان در شب به عالم توحید نزدیک‌تر است چرا که روز وقت حرکت در کثرت است و شب وقت سیر در وحدت. خداوند متعال نیز در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَظَنًا وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾^۱

«تحقیقاً آنچه در شب می‌رسد، برای تو گامی استوارتر و گفتاری پایدارتر است»

ساعات شب برای گام برداشتن به سمت خداوند استوارتر و محکم‌تر است و در آن ساعات شرایط فراهم‌تر است.

﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾^۲

«تحقیقاً برای تو در روز مجال واسعی است [که در این عالم کثرات شنا کنی]»

۱. سوره المرزمل، آیه ۶.

۲. سوره المرزمل، آیه ۷.

روز، زمان شناور شدن و غرق شدن در عالم پایین و مشغول شدن به امور اجتماعی است. البته خدا در طول روز هم ساعاتی را برای عبادت قرار داده تا ما گرفتار غفلت نشویم و مشغولیت‌های این دنیا سبب نشود که خدا را گم کنیم؛ ولی اصل و اساس عبادت و خلوت با خدا در شب است. به همین خاطر واردات الهی اولیاء خدا، عموماً مربوط به شب و مخصوصاً نیمهٔ دوّم شب است؛ چراکه در این ساعات، حضور ملائکه، بیشتر است و درهای رحمت خدا گشوده‌تر است. به هر حال کتاب مبین در شب بر قلب مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

♦ آیهٔ دوّم: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾

(وَمَا أَدْرَاكَ)

معنای تحت‌اللفظی (وَمَا أَدْرَاكَ) در زبان عربی این است که «چه چیزی تو را آگاه کرد؟»؛ اما این عبارت در زبان عربی یک اصطلاح است و زمانی به کار می‌رود که می‌خواهند بر بزرگی و اهمّیت مسئله‌ای تأکید کنند و به مخاطب بگویند که این مسئله، خیلی مهم است و تو از آن اطلاعی نداری. وقتی می‌خواهند بگویند:

«تو نمی دانی»؛ با استفاده از صنعت «استفهام انکاری» یا «پرسش تأکیدی» می گویند: «چه کسی به تو خبر داده» یا «چه چیزی تو را آگاه نموده است؟». ما در فارسی به جای آن می گوئیم «تو چه می دانی که چه شده است؟» که به معنای «تو نمی دانی» و نفی در قالب جمله استفهامیه است.

ترجمه آیه به فارسی این است که «تو چه می دانی شب قدر چیست؟»؛ یعنی شب قدر، حقیقت بلندی دارد که به راحتی قابل دستیابی نیست. پس در واقع آیه به عظمت شب قدر اشاره دارد و این که شب قدر، واقعیتی دارد که به سادگی قابل ادراک و دسترسی نیست و به جهت همین عظمت است که قرآن کریم در آن نازل شده است. به دیگر سخن، این آیه مقدمه ای برای آیات بعدی است که می خواهد عظمت و خصوصیات شب قدر را توضیح دهد و تعبیری که در این آیه آمده است، می خواهد ذهن مخاطب را درگیر کرده و توجه او را جلب کند تا به ادامه سخن به خوبی گوش فرادهد.

♦ آیه سوّم: [لَيْلَةُ الْقَدْرِ حَيَّرَ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ]

این جمله را از جهت ادبیات عرب به دو صورت می توان ترجمه کرد:

ترجمه اول: شب قدر از هزار ماه بهتر است؛ یعنی آثار عبادت در این شب، از آثار عبادت در هزار ماه قوی تر است و اگر انسان قدر این شب را بداند و از آن استفاده کند، بهره‌هایی می‌برد که در هزار ماهی که در آن، شب قدر وجود نداشته باشد؛ این بهره‌ها حاصل نمی‌شود.^۱

ترجمه دوم: در این ترجمه، می‌توان (أَلْفِ شَهْرٍ) را نکره معنا کرد؛ یعنی شب قدر از «یک هزار ماه خاص» بهتر است. به بیان دیگر، در عالم یک هزار ماه به خصوصی وجود دارد و شب قدر از آن هزار ماه بهتر است. در روایات این معنا نیز آمده است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عالم رؤیا مشاهده کردند که بنی امیه بعد از ایشان حکومت را در دست می‌گیرند و دین اسلام را تحریف کرده و مردم را از راه خدا دور می‌کنند.

هَبْطَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَتَيْبٌ حَزِينٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ كَتَيْبًا حَزِينًا فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا قَالَ وَمَا الَّذِي رَأَيْتَ قَالَ رَأَيْتُ بَنِي أُمَّيَّةَ يَصْعَدُونَ الْمَنَابِرَ وَيُنزِلُونَ مِنْهَا قَالَ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا

۱. همین مضمون در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (الکافی، ج ۴، ص ۱۵۷)

عَلِمْتُ بِشَيْءٍ مِنْ هَذَا وَصَعِدَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى السَّمَاءِ
ثُمَّ أَهْبَطَهُ اللَّهُ... وَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ لِلْقَوْمِ
فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِرَسُولِهِ خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ^۱

جبرئیل نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمد در حالی که آن حضرت غمگین و محزون بود. عرض کرد: «ای رسول خدا! چگونه است که تو را غمگین و محزون می بینم؟ پیامبر فرمود: «دیشب خوابی دیدم». عرض کرد: «چه خوابی دیده ای؟» فرمود: «دیدم بنی امیه بر منبرها بالا می روند و پایین می آیند!» عرض کرد: «سوگند به خدای که تو را به حق به پیامبری برگزید من از این خواب هیچ نمی دانم» و به آسمان بالا رفت. سپس خدای عزوجل این آیات را نازل فرمود:
... إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. و شب قدر را برای پیامبرش بهتر از هزار ماه که برای بنی امیه است قرار داد.

هزار ماه مطابق با هشتاد و سه سال و چهار ماه است و طبق محاسبات، حکومت بنی امیه همین اندازه حدود طول کشید^۲ و

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۲.

۲. آغاز حکومت بنی امیه را می توان با شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رمضان ۴۰ یا با توافق صلح میان حضرت امام مجتبی علیه السلام و معاویه در سال ۴۱ در نظر گرفت و انقراض بنی امیه با مرگ مروان بن محمد در ذی حجه ۱۳۲ هجری قمری رقم خورد؛ که این فاصله، مساوی با ۹۱ یا ۹۲ سال

مردم در این مدّت، به جای این که به سمت خدا حرکت کنند، از راه خدا منحرف و دور شدند و این مسئله، موجب غصّه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شد. طبق برخی روایات، این آیه شریفه مرهمی بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بود که شب قدری که خدا به امت تو عطا فرموده، آن هزار ماه را جبران می‌کند. پس برای آن هزار ماه اندوهگین نباش.

اما عموم مفسّرین همان وجه اوّل را بیان فرموده و اسم عدد نکره را به معنای معرفه گرفته و گفته‌اند فضیلت شب قدر از هزار ماه بیشتر است؛ البته یکی از مصادیق آن هم، هزار ماهی است که حکومت بنی‌امیه بر سر کار بودند. پس آثار سوء دوران حکومت بنی‌امیه با شب قدر برطرف می‌شود و آن‌ها نمی‌توانند راه مردم را به طرف خدا ببندند و امت را از این مسیر محروم کنند. این تفسیر با روح کلی قرآن و روش آن در بیان معارف سازگارتر است.

❖ **آیه چهارم:** **تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ**
در روایت آمده است که خدای متعال از پیامبرش سؤال کرد:

است و اگر حکومت هشت ساله زبیر را از این بازه کم کنیم حدود هزار ماه باقی می‌ماند؛ چراکه در این مدّت بنی‌امیه به نوعی از حکومت برکنار بودند.

«آیا می دانی چرا شب قدر از هزار ماه برتر است؟» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: «نه نمی دانم». خداوند فرمود: «به خاطر این که در این شب، ملائکه و روح با اذن پروردگارشان پایین آمده و نازل می شوند و در وقت پایین آمدن، همراه خودشان از همه حقایق و امور پایین می آورند.»^۱

روح

«روح» در زبان عربی، معادل «جان» در زبان فارسی است. ما از مبدأ حیات در موجودات به «جان» تعبیر کرده و موجودات را به دو دسته بی جان و جاندار تقسیم بندی می کنیم. اثر جاندار بودن یک موجود معمولاً این است که آن موجود، دارای یک حرکت حداقلی یا نشو و نما است و یا وقتی قوی تر می شود تولیدمثل می کند. موجودات جاندار در مراتب بالاتر دارای فهم و ادراک و شعور می شوند و قدرت تصمیم گیری پیدا می کنند. گیاهان، ساده ترین موجودات جاندار هستند که ما سراغ داریم؛ البته امروزه موجودات میکروسکوپی مثل میکروب ها را نیز به یک اعتبار می توان موجود جاندار نامید؛ زیرا فعالیت حیاتی دارند، تغذیه می کنند و تکثیر می شوند. به

هر حال جان، به معنای حقیقتی است که در موجودی می‌آید و مبدأ رفتارهای خاصی می‌شود.

در علم منطق می‌گوئیم که تقسیم‌بندی همیشه تابع هدف است؛ مثلاً وقتی به شما می‌گویند تعدادی کتاب را تقسیم‌بندی کنید، اگر کتاب فروش باشید آن‌ها را به یک شکل تقسیم می‌کنید و اگر کتابخوان باشید به شکل دیگری و اگر بخواهید کتاب‌ها را در قفسه‌های کتابخانه بچینید ممکن است به گونه دیگری آن‌ها را تقسیم کنید. در واقع دسته‌بندی شما به این بستگی دارد که هدف شما و کارکرد کتاب‌ها چه باشد.

در تقسیم‌بندی عالم نیز هر کسی از زاویه نگاه خودش، تقسیم‌بندی را انجام می‌دهد؛ مثلاً فیلسوف، جان‌ها و روح‌های عالم را به سه دسته نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس انسانی تقسیم می‌کند؛ یعنی جان گیاهان و جان حیوانات و جان انسان‌ها. چون فقط با این موجودات سروکار دارد. پیامبران الهی هم تقسیم‌بندی را از زاویه نگاه خودشان انجام می‌دهند؛ زاویه نگاه آن‌ها، زاویه هدایت و رشد دادن موجودات است؛ لذا تقسیم‌بندی آن‌ها با تقسیم‌بندی حکماء تفاوت دارد. البته این به معنی ردّ تقسیم‌بندی‌های دیگر نیست ولی آن تقسیم‌بندی‌ها اینجا کاربردی ندارد.

روح القدس

در شریعت، جان‌ها به پنج دسته تقسیم شده است: ^۱ «روح شهوت»، «روح قوّت»، «روح حیات»، «روح ایمان» و «روح القدس». همه انسان‌ها روح قدرت و شهوت و حیات را دارند؛ اما مؤمن جان اضافه‌ای دارد که به آن روح ایمان می‌گویند. ایمان برای خودش جان است؛ یعنی وقتی انسان روح ایمان پیدا می‌کند، حیات تازه‌ای می‌یابد ^۲ و مجموعه‌ای از ادراکات و فعالیت‌های جدید در وجود او شکل می‌گیرد که قبل از آن وجود نداشته است. تفاوت مؤمن با غیرمؤمن در همین روح ایمان است. مؤمن این جان چهارم را دارد و غیرمؤمن ندارد.

در قرآن کریم و روایات به جان پنجمی هم اشاره شده که به آن «روح القدس» می‌گویند. روح القدس، جانی است که مقدّس است و از هر آلودگی و کدورتی مبرا است و این قدر شرافت دارد که با موجودات محدود و آلوده این عالم، سازگاری ندارد. طبق روایات ما، مقام روح القدس از همه ملائکه بالاتر است ^۳ و در برخی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲. [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ] (ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که شما را زنده می‌کند و به شما حیات معنوی و زندگی واقعی می‌بخشد، دعوت می‌کنند اجابت کنید) (سوره الأنفال: آیه ۲۴). [مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً] «هرکس که کار شایسته کند مرد باشد یا زن درحالی که مؤمن باشد، او را به زندگانی پاک و دلنشینی حیات بخشیم» (سوره النحل: آیه ۹۷).

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۴.

تعبیر جزو ملائکه به حساب می‌آید^۱ ولی در بیشتر تعبیر روائی، روح القدس، موجودی است مافوق ملائکه و تقریباً شریف‌ترین موجود مجرد نورانی که در طبقهٔ مادون ذات الهی و مقام ولایت است. وقتی کسی بخواهد به درجهٔ کمال برسد، جان اضافه‌ای پیدا می‌کند که همان جان مقدس و به تعبیری روح القدس است. اگر به کسی روح القدس و جان مقدس افزوده شود، حیات جدیدی پیدا می‌کند که برتر از حیات مؤمن عادی است. بنده و شما هم به حسب اعمالمان گاهی گره و اتصالی به روح القدس پیدا می‌کنیم و روح القدس به فریاد ما می‌رسد و به ما مدد می‌رساند. گاهی وقتی کار خیری از کسی سر می‌زند، می‌گویند «آیْدَهُ رُوحُ الْقُدُسِّ» یا روح القدس به کمک او آمد؛ یعنی آن جان مقدس و حقیقت ملکوتی عالی به یاری شخص آمده و او را کمک می‌کند. حشّان بن ثابت^۲ در روز عید غدیر جملهٔ معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا

۱. مثلاً در تفسیر قمی چنین آمده است: «الرُّوحُ مَلَكٌ أَكْبَرُ مِنْ جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ هُوَ مَعَ الْأَيْمَةِ». (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۸) که صراحتاً از روح به عنوان ملک و فرشته نام برده است.

۲. حشّان بن ثابت شاعر معروف زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. وی با این که در غدیر خم و در حمایت از امیرالمؤمنین شعر سروده بود، بعد از به خلافت رسیدن حضرت علی علیه السلام از بیعت با ایشان سر باز زد.

عَلَيْ مَوْلَاهُ»^۱ را به شعر درآورد و در مقابل ایشان خواند. حضرت به او فرمودند:

«يا حَسَّان لا تزال مؤيدا بروح القدس ما نافحت عنا بلسانك»^۲

(ای حَسَّان تازمانی که بازبانت از ما دفاع می‌کنی مورد تأیید روح القدس هستی.)

شبيه همین تعبیر از امام باقر علیه السلام درباره کُمیت بن زید اسدی، شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام آمده است که او هم در حضور حضرت شعری خواند.^۳ همچنین از امام صادق علیه السلام نیز درباره صحابی شان، هشام بن حکم، چنین مضمونی نقل شده است.^۴

پس ما به طور کامل به روح القدس متصل نیستیم و به تعبیر دیگر، دارای جان مقدس نیستیم. جان ما طهارت محض نیست و جانی مخلوط از طهارت و آلودگی است؛ وقتی جان ما مقدس می‌شود که از شرک و ناخالصی پاک شده و موحد واقعی شویم. در این صورت است که دارای روح القدس می‌شویم.

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۵۰.

۳. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۲۴.

۴. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۹.

در روایت آمده است که بالاترین روحی که بر امام علیه السلام افاضه می‌شود، همان روح القدس است. در این باره دو تعبیر به کار می‌رود؛ گاهی حضرت می‌فرمایند: «ما به روح القدس متصل هستیم و او با ماست»^۱ و گاهی می‌فرمایند: «روح القدس در مادمیده شده است و در مایک روح اضافه وجود دارد که روح القدس است.»^۲ در زبان علمی، روح القدس، حقیقتی ملکوتی و عالی‌تر از ملائکه جزئی است که همه ملائکه در زیر چتر او قرار دارند و اگر کسی به نوعی با او متحد شود و کاملاً به او متصل گردد، از دریچه اتصال به او به همه عالم اشراف پیدا می‌کند.

انسان کامل کسی است که با روح القدس متصل شده است و به تعبیری دارای روح القدس است؛ یعنی علاوه بر داشتن روح شهوت، روح قوت، روح حیات و روح ایمان، از روح القدس یا همان جان مقدس نیز برخوردار است. هر کدام از انبیاء گذشته نیز که به درجه نبوت می‌رسیدند، دارای روح القدس می‌شدند. البته این طور نیست که هر کسی برای خودش روح القدس منحصر به فردی داشته باشد؛ بلکه روح القدس، یک حقیقت و یک آبشخور است که انسان در اثر اتصال به آن، جان جدیدی پیدا می‌کند و

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶ و ۲۷۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص: ۴۹ و ۵۲ و ۵۴.

قدرت و علمش فراتر از قدرت و علم عادی می‌شود و به عوالم احاطه پیدا می‌کند. این، معنای روح در آیات قرآن کریم است. در برخی روایات هم روح از جبرئیل علیه السلام برتر دانسته شده است.^۱ جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل که ملائکه مقرب الهی هستند، همگی در زیر چتر روح القدس قرار دارند و نسبت آن‌ها با روح القدس شبیه نسبت شما با بینایی و شنوایی تان است که همه این قوا در وجود شما هستند و شما به همه آن‌ها احاطه دارید. همان‌طور که شما با بینایی تان می‌بینید و با شنوایی تان می‌شنوید و با بویایی تان بو می‌کنید و این‌ها همگی ابزار و آلات شما هستند، ملائکه الهی هم ابزار و آلات روح القدس هستند و روح القدس به همه آن‌ها اشراف دارد. پس روح یک معنای عام دارد که مبدأ حیات و زندگانی است و به حسب آثارش مراتبی پیدا می‌کند و اشرف ارواح، روح القدس یا همان روح اعلی است که از ملائکه هم شریف‌تر است.

با این توضیحات اکنون سؤال این است که در شب قدر چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌فرماید: «در شب قدر، حقیقت روح به همراه ملائکه به اذن پروردگار نازل می‌شود»؛ ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ

فِيهَا يَأْتِنِ رَبَّهُمْ . به تعبیر دیگر بالاترین تجلیات و ظهور و بروز ملائکه و روح در عالم پایین در شب قدر اتفاق می افتد و اگر کسی بخواهد در غیر شب قدر، ملائکه و روح القدس را پیدا کند، کار آسانی نیست. البته بر اساس آن مثالی که بیان شد، اگر کسی از سقف عبور کرده و به طبقه بالا برود، هر زمانی از سال که بخواهد به روح القدس دسترسی دارد؛ اما کسی که از سقف عبور نکرده باید منتظر زمانی باشد که دریچه های سقف باز شود تا بتواند به آن ها دسترسی پیدا کند و شب قدر، زمانی است که این دریچه ها کاملاً گشوده می شود و بالاترین میزان اتصال ملائکه و روح با این عالم اتفاق می افتد. یکی از علل های شرافت شب قدر، همین نزول ملائکه و روح است؛ زیرا به سبب نزول این ها، عالم، نورانی می شود.

باید توجه داشته باشیم که تنزل روح القدس به معنای پایین افتادن از عالم بالا به عالم پایین نیست. به بیان دیگر این طور نیست که روح القدس، حقیقتی در عالم بالا باشد و در شب قدر به عالم پایین بیفتد و عالم بالا از این حقیقت خالی شود! بلکه همان طور که قبلاً اشاره شد، تنزل ملائکه و روح به تجلی است و به تعبیر علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه،

شبيه اين است كه شما چراغی را جلوی آینه بالای قرار دهید و عكس آن در آینه‌های پایینی دیده شود. كسی كه در آن پایین است می‌گوید: «چراغ، پایین آمد» اما پایین آمدن چراغ به این معنا نیست كه از آن بالا تكان خورده باشد بلكه تجلی نموده و در عالم پایین ظهور و بروز پیدا کرده و پرتویی از خودش را در عالم پایین افکنده است.

پس هر زمان صحبت از آمدن حضرت جبرئیل یا بقیه ملائكه به این عالم است، این تنزل، به معنای پایین آمدن و خالی گذاشتن عالم بالا نیست بلكه به این معناست كه آن حقایق، در عین این كه در عالم بالا حضور دارند، در عالم پایین نیز تنزل به تجلی می‌کنند و در این عالم ظهور و بروز پیدا می‌کنند.

اول نزول ملائكه و بعد نزول روح

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود؛ دانستیم شرافت روح القدس از ملائكه بالاتر است. پس چرا در این آیه، اول صحبت از نزول ملائكه در میان است و بعد نزول روح؟ چنان فرمود: «(تنزل الروح والملائكة)»؟ در پاسخ باید گفت شاید يك وجه، این باشد كه اگر از عالم بالا نگاه كنیم اول روح و بعد ملائكه قرار دارند؛ ولی از عالم پایین كه نگاه كنیم، قضیه برعكس است و اول ملائكه قرار دارند و بعد

روح. لذا وقتی صحبت از نزول است، اول نزول ملائکه در این عالم اتفاق می افتد و بعد که زمینه فراهم شد، روح نازل می شود. در تنزل کردن، اول آن که ضعیف تر است به عالم پایین می آید و بعد موجود قوی تر به تدریج پایین می آید زیرا اگر موجود قوی تر پایین بیاید، دیگر جایی برای موجود ضعیف تر باقی نمی ماند.

این معنا را در قالب مثال می توان این گونه بیان کرد؛ یک لامپ چهار وات، یک لامپ شصت وات و یک نورافکن را در نظر بگیرید. اول نور لامپ چهار وات در این پایین می افتد و بعد از آن نور لامپ شصت وات؛ و در نهایت نور نورافکن در پایین می افتد. اگر از همان ابتدا نور نورافکن در این پایین بیفتد، نور لامپ چهار وات شصت در این پایین گم می شود و چیزی از آن ها باقی نمی ماند. گویا سیر منطقی در تنزل و پایین آمدن این است که ابتدا ملائکه و بعد از آن روح تنزل کند. اولیاء الهی و کسانی که در این عالم چشمشان باز است، در شب قدر اول حضور ملائکه را احساس می کنند و بعد از این که قوی تر و قوی تر شدند، حقیقت روح در این عالم تنزل می کند.

زمانی که حقیقت روح تنزل می کند اگر کسی بتواند آن حقیقت را به تمامه بیابد، در واقع حقیقت قرآن کریم را دریافت کرده

است. همان طور که گفتیم نزول قرآن کریم برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حداقل یک بار اتفاق افتاد و لیکن اگر کسی اهل باشد، این حقیقت در هر شب قدری، قابل دستیابی و استفاده است؛ این حقیقت، تکرارپذیر است و حقیقت قرآن، بر قلب اهل بیت علیهم السلام نیز نازل شده است و در این مسئله با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مشترک هستند.

(بِإِذْنِ رَبِّهِمْ)

در فهم ما، گویا در (بِإِذْنِ رَبِّهِمْ) نکته معنایی جدیدی نباشد و این عبارت، فقط برای مراعات ادب بیان شده است. بنای قرآن کریم بر این است که افراد هر وقت و هر جا بخواهند درباره موضوعی با هم صحبت کنند، از توحید غافل نشوند؛ مثلاً وقتی کسی می خواهد از کمال و شرافتی که دارد صحبت به میان آورد، خوب است بگوید آن کار را به اذن پروردگار انجام داده ام تا از اینکه اذن پروردگار در همه چیز و همه جا وجود دارد، غافل نشود.

بیان این عبارت توحیدی، درست مانند گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» است. توصیه شده است با هر تصمیمی، عبارت «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» را هم بیاوریم. بیان «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، نشان می دهد که فرد در

قلبش اعتراف می‌کند که مستقل نیست و تصمیم او در نهایت به مشیّت و خواست خدا بستگی دارد. با این کار، فرد مراتب ادب را رعایت می‌کند و به توحید توجّه دارد. لذا اگر ما درباره حضرت عیسی علی نبینا و علی آله و علیه الصلاة والسلام بگوییم «ایشان، مُرده را زنده می‌کردند» یا بگوییم «ایشان به اذن پروردگار مُرده زنده می‌کردند»، مطلب یکی است؛ فقط در دوّمی تذکر به توحید نیز وجود دارد. در اینجا هم مسئله همین طور است و ملائکه و روح از خودشان استقلالی ندارند.

ماهیت اذن پروردگار

وقتی ما در دنیا به کسی اذن می‌دهیم، اذن ما منفصل و جدا از عمل است؛ مثلاً من قصد مسافرت دارم و از مدیر اداره یا از پدر و مادرم اجازه می‌گیرم. حال، چه آن‌ها اجازه بدهند و چه اجازه ندهند، من هستم و تصمیمی که می‌گیرم. ممکن است تصمیم من، به رفتن باشد یا به نرفتن و اجازه دادن یا ندادن آن‌ها در درون خودشان است و در عالم خارج تأثیری ندارد. من می‌توانم، بدون اجازه آن‌ها هم به مسافرت بروم و وقتی هم اجازه بدهند، می‌توانم نروم. اما اجازه و اذن خدا، اذن تکوینی است. اذن تکوینی مثل این است که در اداره را ببندند و به شما اجازه ورود

یا خروج ندهند و شما التماس کنید تا در را باز کنند. در این حالت، بازکردن در، به معنای اجازه دادن است که در واقع همان اجازه تکوینی است. اجازه تکوینی یعنی کاری در عالم انجام شود که به واسطه آن، موانع بیرونی واقعاً برداشته شود؛ نه این که صرفاً بگوید «من در قلبم رضایت دادم و تو هر کاری که تمایل داری انجام بده» ولی بود و نبود رضایت شخص در آن کار تأثیری نداشته باشد.

خداوند وقتی در امری اذن می دهد یعنی تکویناً در را باز می کند و بلکه مهم تر از آن، خودش نیز در متن کار حضور دارد و لحظه به لحظه از شما پشتیبانی می کند و به شما مدد می رساند که از این به «اذن تکوینی» تعبیر می کنیم. همه کارهایی که در عالم انجام می شود، با اذن پروردگار است. پس اگر خداوند متعال تکویناً در را ببندد، هیچ کاری در عالم انجام نمی شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ
السَّبْعِ بِمَشِيئَةٍ وَإِزَادَةٍ وَقَدَرٍ وَقَضَاءٍ وَإِذْنٍ وَكِتَابٍ وَأَجَلٍ فَمَنْ
رَزَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى نَقْضِ وَاحِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ»^۱

(هیچ چیزی، نه در زمین و نه در آسمان نیست مگر با این هفت خصلت؛ مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل. هر کس گمان کند که می‌تواند یکی از اینها را نقض کند کافر است.)

پس اذن تکوینی خدا در همه جا جاری است؛ اما اذن تشریحی ممکن است در بعضی جاها نباشد. اذن تشریحی، یعنی خدا بگوید من خشنود هستم. گاهی ممکن است خدا از کار بنده خشنود نباشد ولی از روی حکمت، در راه روی او باز کند و به او اذن تکوینی بدهد. به عنوان مثال اگر کسی بخواهد دزدی کند و حکمت خدا به آن تعلق بگیرد که او مورد ابتلا و آزمایش قرار گیرد، تمام زمینه‌های دزدی برایش فراهم می‌شود؛ مثلاً خیابان خلوت می‌شود یا موقع کار صدایی بلند نمی‌شود. در اینجا اذن تکوینی خدا وجود دارد ولی اذن تشریحی در کار نیست؛ از نظر قانونی خدا می‌گوید این کار را انجام نده، با انجام این کار از رحمت من دور می‌شوی و از سعادت باز می‌مانی؛ اما از روی حکمتش (به جهت اموری چون آزمایش و ...) ممکن است موانع تکوینی را از جلوی فرد بردارد و تکویناً به او اجازه انجام دهد که او آن کار ناپسند را با انتخاب خودش انجام دهد.

(مِنْ كُلِّ أَمْرٍ)

در این جا این پرسش مطرح می شود که: «آیا ملائکه و روح در این نزول، به همراه خودشان چیزی می آورند؟» **(مِنْ كُلِّ أَمْرٍ)** از جهت ادبی دارای احتمالات مختلفی است؛^۱ ولی اجمالاً نتیجه معنا این است که وقتی ملائکه در این عالم نازل می شوند، انواعی از حقایق را با خودشان پایین می آورند. البته همه حقایق عالم بالا را نمی توانند پایین بیاورند چون ظرف عالم پایین به قدری نیست که همه آن حقایق را در خود جای دهد؛ **أَمَّا (مِنْ كُلِّ أَمْرٍ)** یعنی می توانند چیزهایی را با خودشان پایین بیاورند؛ پس مراتبی از انواع اسماء الهی و حقایق ملکوتی، در این عالم ظهور و بروز پیدا می کند.

❖ آیه پنجم: [سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ]

«این شب، عین سلامت و آرامش است تا هنگام طلوع فجر». سلامت و آرامشی که در این شب وجود دارد، استمرار دارد تا

۱. «امر» گاهی به معنای موجود مجرد و غیر تدریجی است در برابر «خلق» که موجود تدریجی است و تنزل من کل أمر به معنای این است که از هر جنبه ای از جنبه های عالم تجرد پائین می آیند (من ابتدای غایت و آن حقائق را با خود تنزل می دهند و گاهی هم به معنای امور تکوینی خلقی می آید و بدین معناست که به جهت تدبیر همه امور تنزل می کند (من تعلیلیه) یا «من» را به معنای باء در نظر بگیریم؛ یعنی همه چیز را با خود پایین می آورند؛ البته علی القاعده باید کل را در این دو وجه بر تغلیب به معنای کثرت یا تعمیم به حسب انواع حمل کرد و ممکن است «من تبعیضیه» و حال از ملائکه باشد.

وقتی که سپیده صبح بزند. وقتی سپیده دمید به تدریج روز آغاز شده و با آغاز روز، حرکت به سمت عالم کثرت شروع می‌شود و نورانیّت و طهارت شب قدر هم آهسته آهسته جمع می‌شود.

البته در روایت آمده است که شرافت («روز قدر») در بین روزها، مثل شرافت («شب قدر») است در بین شب‌ها؛^۱ لذا انسان باید قدر («روز قدر») را هم بداند؛ ولیکن منزلت روز قدر به اندازه شب قدر نیست و شب قدر، نورانیّت خاصی دارد که تا طلوع فجر ادامه پیدا می‌کند و همان طور که از طلوع فجر می‌گذرد، از این نورانیّت نیز کاسته می‌شود. باید در نظر داشت که بین الطلوعین آن روز هم شامل برکات ویژه است که تا طلوع آفتاب ادامه دارد و بعد از آن، به تدریج بسیاری از آثار و برکات برداشته می‌شود.

منظور از سلام و آرامش و سلامت این است که این شب از هر چیزی که انسان را معیوب و ناقص و مریض می‌کند، مبرا است. عوامل معیوب کردن و نقصان انسان در منطق قرآن کریم، شرک و شیطنت و غفلت و تمام چیزهایی است که انسان را از خداوند متعال دور می‌کنند. طبیعت این شب به گونه‌ای است که همه را به سمت خدا می‌کشاند. البته اگر شخصی از قبل در درونش

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْلَةُ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ تَيَوْمُهَا مِثْلُ لَيْلَتِهَا (شب قدر در هر سالی واقع می‌گردد و روزش در فضیلت همانند شب آن است) (تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۳۳۱)

دچار نقصان و ضعف و عیب باشد، آن عیوب در این شب از بین نمی‌رود؛ به همین دلیل، امثال ما در شب قدر تا دم صبح مدام گرفتار غفلت می‌شویم و نعوذ بالله ممکن است گرفتار معصیت و گناه هم بشویم؛ اما ویژگی این شب در آن است که دست و پای عوامل بیرونی که غفلت‌زا هستند، در این شب بسته است و کاری از دست این عوامل بر نمی‌آید.

در روایت آمده است که از اوّل ماه مبارک رمضان، شیاطین سرکش و قوی در غل و زنجیر هستند^۱ ولی شیاطین جزئی در این ماه هنوز شیطنت‌هایی دارند. در شب قدر، این شیاطین جزئی، به طور کامل دستشان از مؤمنین کوتاه می‌شود و اگر مؤمنین در این شب دچار غفلت می‌شوند، اساس آن به خاطر کدورت‌ها و آلودگی‌های داخلی خودشان است و الاّ این شب به حسب خودش، از هر آلودگی و کدورتی مبرا است.

البته می‌توان دو آیه آخر سوره را این طور هم خواند: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾ اینجارا وقف کنیم و جمله را تمام شده در نظر بگیریم و سپس ادامه دهیم) **مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ**؛ یعنی این شب از هر آلودگی و کدورتی پاک و پاکیزه است.

بر اساس این اصل کلی که «متن قرآن را می‌توان به چند کیفیت خواند و معانی مختلفی از آن برداشت کرد»، این نحوه خواندن، ایرادی ندارد و این معنا نیز قابل توجه است؛ لذا امام سجاد علیه‌السلام در دعای وداع ماه رمضان این آیه را به این صورت قرائت کرده و از آن، این معنا برداشت فرموده‌اند.^۱

خلاصه این سوره مبارکه این است که در ابتدا گزارشی از نزول قرآن کریم بر قلب مبارک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب قدر می‌دهد. بعد به مناسبت، درباره عظمت شب قدر سخن می‌گوید که شب قدر عظمتی دارد که شما از آن بی‌خبرید و شب قدر از هزار ماه برتر است. شبی است که ملائکه و روح نازل می‌شوند و همه حقایق هستی را با خودشان پایین می‌آورند و این شب تا صبح عین آرامش و سلامت است.

پیام سوره مبارکه قدر

در این جامی خواهیم از زاویه دیگری به این سوره نگاه کنیم؛ سوره‌های قرآن کریم هر کدام به تعبیری، تجلی و مکاشفه خاصی برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند. رسول خدا دریافت‌ها و مکاشفات و مشاهدات زیادی داشتند که بسیاری

۱. «السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرِ سَلَامٌ.» (مصباح‌المتهجد، ج ۲، ص ۶۴۵)

از آن‌ها قابل عرضه به مردم این عالم خاکی نبوده است؛ زیرا در این عالم ظاهر، کلمه‌ای برای بیان آن‌ها وجود ندارد. آن بخشی از دریافت‌های ایشان که قابل به اشتراک گذاشتن با امت بوده است، به قسمتی از آن قرآن تبدیل شده که هدیه و عطیه رسول خدا به امت است و همان دریافت‌هایی است که خداوند تقدیر فرموده که در قالب الفاظ بر مردم نازل شود و مردم از آن بهره ببرند و با تکیه بر آن‌ها، به طرف خدا حرکت کنند. یکی از آن دریافت‌هایی که به امت ارزانی داشته‌اند، همین آیات سوره مبارکه قدر است.

حال، سؤال این است که «خواندن این سوره، که مستحب است در رکعت اول نمازها خوانده شود،^۱ چه پیامی برای ما دارد و ما از آن چه بهره‌ای می‌توانیم ببریم؟»

نزول قرآن کریم بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام، واقعیتی است که امثال ما آن را تجربه نکرده‌ایم، و به همین دلیل، حسی نسبت به آن نداریم و نمی‌توانیم درباره‌اش قضاوت کنیم که آیا لذت بخش و شیرین است یا نه؛ اما اولیاء خدا که درصدی از آن حقیقت را تجربه کرده

۱. «یستحب فی کل صلاة قراءة انا نزلناه فی الأولى.» (العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۶۲)

و چشیده‌اند، طبیعتاً خواندن این سوره برایشان شیرین است. مانند فردی که به کربلا رفته و لذت و مزّه آن زیارت را چشیده است، وقتی در جایی روزه سیّد الشهداء علیه السلام خوانده می‌شود، آن خاطرات را در دل مرور می‌کند و از باب «وصف العیش نصف العیش»^۱ با آن‌ها خوش است و از آن، لذت می‌برد. ولی خدا نیز از آن جاکه حقیقت ملکوتی‌ای را که اشرف حقائق عالم است؛ تجربه و دریافت فرموده، از تکرار آن حقیقت و تجربه، کامش با حلاوت و شیرینی می‌شود؛ اما این حلاوت و شیرینی برای امثال ما نیست. لذا در روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام در حضور حسنین علیهما السلام مشغول خواندن سوره قدر بودند. امام حسین علیه السلام به ایشان عرض کردند: «گویا خواندن این سوره برای شما خیلی شیرین است». حضرت فرمودند: «من چیزهایی از این سوره می‌دانم که تو نمی‌دانی». و بعد درباره حقیقت این سوره و نزول آن بر امام علیه السلام توضیح دادند.^۲

در این سوره آمده است که حقیقت کتاب مبین در این عالم، نزولی دارد و طبیعتاً این نزول بر شخصی انجام می‌شود. ما که

۱. توصیف لذت‌نیمی از لذت است.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۷۱.

این نزول را ادراک نمی‌کنیم پس ای انسان‌ها! بدانید کسانی دیگر هستند که حقیقت کتاب مبین بر آن‌ها نازل می‌شود و این نزول در یک شب خاص به نام شب قدر اتفاق می‌افتد. در آن شب ملائکه و روح به این عالم تنزل می‌کنند و حقایق را با خودشان پایین می‌آورند. این نکته اصلی این سوره مبارکه است که در این عالم، کسانی هستند که کتاب مبین بر آن‌ها تنزل می‌کند که همانا امامان علیهم‌السلام هستند و امتیاز امام بر غیر امام در این است که کتاب مبین بر امام نازل می‌شود و بر دیگران نازل نمی‌شود و امام علیه‌السلام شب قدر را ادراک می‌کند ولی دیگران از این ادراک عاجزند و حقائق شب قدر برای آن‌ها آشکار نمی‌شود.

انسان با خواندن سوره قدر در واقع یاد و خاطره حقیقت نزول کتاب مبین بر قلب مبارک پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در ذهنش زنده می‌کند؛ لذا در روایت دارد که «سوره توحید، شناسنامه خداست»^۱ و «سوره قدر، شناسنامه اهل بیت علیهم‌السلام است»^۲. وقتی که نماز می‌خوانی در رکعت اول به حقیقت ولایت توجه کن و سوره قدر را بخوان و به یاد بیاور که

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۸۵.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۸۶.

خدا به بشریت گفته است که «ما حقیقت کتاب را نازل کردیم و این حقیقت، در این عالم وجود دارد و کسی وجود دارد که حامل این حقیقت است و شبی در سال وجود دارد که می‌توانید به حقیقت کتاب متصل شوید و از آن استفاده کنید. نعمت ولایت و وجود امام علیه‌السلام را در عالم هستی به یاد بیاورید؛ نعمتی که قوام آن به نزول کتاب مبین و نزول حقیقت روح و ملائکه است. در رکعت دوم هم بعد از خواندن سوره حمد به حقیقت توحید توجه کن.»

سیر نماز، صعودی است؛ یعنی ما با خواندن نماز، از سمت عالم کثرت به طرف عالم وحدت پرواز می‌کنیم. لذا در رکعت اول نماز، سوره قدر خوانده می‌شود که توجه به ولایت و استفاده از نفس امام علیه‌السلام است و در رکعت دوم، توجه به حقیقت توحید است و سفارش شده است که بعد از حمد، سوره توحید خوانده شود^۱ و انسان به خدا توجه کند.

در بعضی روایات آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در نمازی که در معراج و عالم بالا خواندند؛ در رکعت اول، سوره توحید و در رکعت دوم، سوره

قدر را تلاوت فرمودند.^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که از آن بالا سیر فرمودند، از توحید شروع کردند و به طرف ولایت تنزل نمودند؛ ولی برای ما انسان‌ها که از پایین قصد صعود به عالم بالا را داریم، علی القاعده باید اول به ولایت و بعد به توحید توجه کنیم.

ذکرهای رکعت سوم و چهارم نیز از پایین به بالاست. در ذکر «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ»، از «سُبْحَانَ اللَّهِ» که درجه پایین تر است شروع می‌کنیم و به «اللَّهُ أَكْبَرُ» که دارای درجه عالی تر است ختم می‌کنیم. پس این حرکت، مدام حرکت از پایین به بالاست. در پایان نماز هم که زمان فرود آمدن است، در تسیحات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها با «اللَّهُ أَكْبَرُ» شروع می‌کنیم و بعد از آن «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و در نهایت «سُبْحَانَ اللَّهِ» می‌گوییم؛ یعنی از توحید به طرف عالم کثرت می‌آییم.

پس روح کلی سوره مبارکه قدر، از ابتدا تا انتها این است که حقیقت کتاب و روح و ملائکه قابل تنزل است و در عالم کسی وجود دارد که کتاب بر او نازل می‌شود و او کتاب را در قلب

خودش جای می‌دهد. شما هم باید به یاد آن کسی باشید که کتاب بروی نازل شده و می‌شود و این حقیقت را در قلب خودتان زنده نگه دارید و به این واقعیت دائماً توجه داشته باشید؛ چون ایمان و تقوا و سلوک و حرکت به سمت خدا، در این است که انسان، حقیقت کتاب را در قلب خودش جای بدهد و بتواند از نزول روح و ملائکه و کتاب بهره‌مند شود. از این روست که در روایات تأکید شده، در عصر جمعه هم سوره قدر را بخوانید و آن را تکرار کنید و دائماً به دنبال این باشید که دروازه ملکوت را بگشایید و حقیقت کتاب و روح را در خودتان جای دهید. البته مسلماً این سوره، هزاران لایه دیگر هم دارد که از دسترس امثال ما خارج است.

فصل سوم

تفسیر باطنی
سوره قدر

باطن قرآن

قبل از این که به معنای باطنی سوره مبارکه قدر بپردازیم، ابتدا مقدمه‌ای درباره تفسیر باطن قرآن عرض می‌کنیم و بعد آن را بر آیات این سوره تطبیق خواهیم کرد. ((بطن یا باطن))؛ یعنی درون، و ((ظهر یا ظاهر))؛ یعنی بالا و روی چیزی. تفسیر باطن، یعنی از محتوایی که از ظاهر و از لایه ظاهری آیه شریفه فهمیده می‌شود، عبور کنیم و در یک لایه عمیق‌تر، به فهم درون آن برسیم.

تفسیر باطن انواعی دارد؛ به این معنا که انواع باطن‌ها را درباره یک آیه شریفه می‌توان تصوّر کرد. بعضی از آن‌ها با تدبّر و اندیشیدن و فکر کردن به دست می‌آید که عمومی است و هرکس با فکر می‌تواند به آن دست پیدا کند و بعضی دیگر با سیر و سلوک و طیّ عوالم قابل دسترسی است. در این میان نیز برخی بواطن نیازمند به سیر و سلوک، همگانی است ولی فهم برخی از آن‌ها، اختصاص به اهل بیت علیهم السّلام و الصلوة و یا خواص شیعیان ایشان دارد. اقسامی که محصول تدبّر و فکر و اندیشه است برای ما خیلی کاربردی‌تر است و معصومین علیهم السّلام و الصلوة سفارش فرموده‌اند که هر مؤمنی در کنار قرائت قرآن، فرصتی را برای تدبّر قرار بدهد تا از ظاهر قرآن به طرف باطنش حرکت کند.^۱

اقسام باطن قرآن

❖ قسم اوّل: تطبیق یک قانون کلی بر مصادیق آن

اوّلین قسم فهم باطن قرآن این است که انسان، قاعده و قانون کلی ای را که از قرآن می آموزد، بر مصادیق آن در زندگی، تطبیق دهد و تنها به خواندن و یادگیری قوانین کلی اکتفا نکند؛ بلکه از آن بگذرد و سعی کند در زندگی خویش، مصادیق آن قوانین را پیدا کرده و آن ها را به برنامه و تصمیم تبدیل کند. این روش، آسان ترین راه تدبّر در قرآن و به نوعی، رسیدن به باطن قرآن است. به عنوان نمونه در آیه قرآن می خوانیم:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱

«و کسی که تقوای خداوند را پیشه سازد، خداوند برای او راهی برای بیرون شدن از مشکلات قرار می دهد و از جایی که گمان نمی برد به او روزی می دهد».

این رزق و روزی، هم شامل رزق مادی می شود و هم شامل رزق معنوی و علم و دانش و خانواده خوب و رفیق خوب و امثال آن. گاهی انسان این کلیّت را می خواند و از آن عبور می کند ولی

بهترین کار این است که با تدبّر بر روی آیه، آن را در زندگی خویش تطبیق دهد. اگر در بخشی از زندگی من گره‌ای افتاده و باز نمی‌شود، این نشان از کم‌تقوایی من است؛ چون خدا ضمانت قطعی فرموده که هر جا انسان تقوا پیشه کند، گره‌ای در کارش نمی‌افتد. البته باید به این نکته توجه کرد که بعضی از گره‌های مادی، گره نیستند بلکه برکت‌اند. منظور از گره در اینجا، گره در راه خداست؛ مانند اینکه انسان اخلاق رذیله‌ای دارد که قادر به ترک آن نیست یا قصد دارد زندگی‌اش را اصلاح کند و به سمت نورانیّت حرکت کند؛ اما مدام با مشکل مواجه می‌شود و گره در کارش می‌افتد.

بخشی از روایات تفسیری که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، در حقیقت بیان مصادیق است؛ نه شرح و توضیح معنای آیه. بسیاری از مخاطبین اهل بیت علیهم السلام والصلوة، عامی و بی‌سواد یا کم‌سواد بودند. تصوّر کنید شما می‌خواهید در جامعه‌ای که در آن، مدرسه، دفتر، کتاب و کاغذ نیست و تنها عدّه کمی سواد خواندن و نوشتن دارند، آیات قرآن را برای مخاطبین تفسیر کنید، بهترین روش این است که به جای این که هر آیه را توضیح و شرح دهید، برای آن نمونه ارائه

دهید. لذا یکی از روش‌های تفسیری بسیار فراگیر بین اهل بیت علیهم السّلام و الصلاة، روش ارائه نمونه و تطبیق است. بیان یک نمونه و مصداق برای آیه به معنای انحصار آیه در آن مصداق نیست و اگر این طور بود به تعبیر امام باقر علیه السّلام، با از بین رفتن آن مصداق، آیه هم از بین می‌رفت و چیزی از قرآن باقی نمی‌ماند.^۱ در طول زمان، افراد مختلف می‌آیند و می‌روند ولی قرآن همیشه وجود دارد و فقط مصادیق آن عوض می‌شود و قرآن در میان آن نمونه جاری می‌گردد. در اصطلاح به این بیان مصداق، «جری و تطبیق» گفته می‌شود.

مثلاً در تفسیر برخی از آیات قرآن که در آن از «ایمان و مؤمن»، صحبت شده است، امیرالمؤمنین یا بقیه ائمه علیهم السّلام در روایات به عنوان مؤمن معرفی شده‌اند.^۲ هم چنین در سوره مبارکه حمد که صحبت از «صراط مستقیم» و «مغضوب علیهم» و «ضالّین» شده است؛ امام، صراط مستقیم را بر امیرالمؤمنین علیه السّلام تطبیق کرده‌اند؛^۳ چون نماد صراط مستقیم، وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السّلام است؛ البته امام هر عصری،

۱. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴.

۲. مثل روایاتی که در ذیل آیه ((وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)) (سوره التوبة: آیه ۱۰۵) آمده است. (رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۷)

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸.

صراط مستقیم است و در زمان ما حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق صراط مستقیم اند.

درباره «مغضوب علیهم» و «ضالین» نیز در روایات به یهود و نصاری اشاره شده که آن هم به عنوان نمونه است؛ زیرا یهودیان غالباً با پیامبر و اسلام، عناد داشته و از سر لجبازی مقابل حقّ می ایستادند؛ لذا «مغضوب علیهم» بودند اما نصاری بیشتر جاهل و گمراه بودند ولی با خدا دشمنی نداشتند و در نتیجه مورد غضب خدا هم نبودند و به همین دلیل، مصداق «ضالین» قرار گرفتند. مصداق «مغضوب علیهم» و «ضالین» در زمان نزول آیه، یهود و نصاری بودند ولی ممکن است در زمانه دیگری به جای یهود و نصاری، صدها مصداق دیگر برای مغضوبین و ضالین پیدا شود.

پس تطبیق کردن کلی بر مصادیق آن، یکی از انواع تدبّر و فهم باطن قرآن است و ما وظیفه داریم که در زندگی از آن استفاده کنیم.

◆ قسم دوّم: توسعه معنای آیه

قسم دوّم فهم باطن قرآن این است که با تلاوت آیه، روح کلی آن

را به دست آوریم و بر اساس آن روح کلی، معنای آیه را توسعه دهیم؛ مثلاً آیه دربارهٔ مصداق خاصی صحبت می‌کند، ولی ما باید روح کلی آن را شکار کرده و بیرون آوریم و بعد، آن را بر موارد دیگر تطبیق کنیم.

این قسم، شامل دو نوع است؛ گاهی انسان با قطعیت و اطمینان، ملاک آیه و روح کلی آن را می‌فهمد؛ ولی گاهی روح کلی آیه را با قطعیت نمی‌فهمد و فقط حدس می‌زند و احتمال می‌دهد. در جایی که پای حدس و گمان در میان است، نمی‌شود آن را به خدا نسبت بدهیم و با قطعیت بگوییم منظور آیه این است ولی می‌توانیم از آن عبرت بگیریم. به عنوان نمونه در آیات سوره مبارکه نصر می‌خوانیم:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾

«چون نصرت و پیروزی خداوندی رسید و دیدی که مردم دسته دسته در دین خدا وارد می‌شوند، در این حال با حمد پروردگارت تسبیح او را به جای آور و از او طلب غفران بنما که حقاً او آمرزنده و تواب است.»

طبق تفسیر مشهور، این آیات خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مربوط به سال آخر عمر شریف ایشان است؛ زمانی که مردم فوج فوج از اطراف جزیره العرب به مدینه آمده و با آن حضرت، بیعت کرده و ایمان می آوردند و داخل در دین اسلام می شدند. خداوند می فرماید هنگامی که دیدی نصرت الهی آمد و گشایش به تو رسید، پروردگارت را تسبیح کن و استغفار بگو که خداوند بخشنده است.

آیا مضمون کلی این سوره که مخاطبش هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، در اینجا تمام می شود؟ اگر این طور بود که خداوند، آن را در قرآن قرار نمی داد و پنهانی و در گوشه به پیامبر می گفت. پس این که خداوند این آیات را در قرآن و به صورت یک سوره آورده و تأکید دارد که ما بر خواندن آن مداومت داشته باشیم، نشان دهنده این است که این سوره، دارای یک روح کلی است و درسی هم برای ما دارد؛ از جمله اینکه هر اتفاق خوبی که در عالم رقم می خورد، **(نَصْرُ اللَّهِ)** است و هر موفقیتی را باید از خدا ببینیم.

همچنین اگر نصرت الهی شامل حال بنده شود، باید شکرگزار باشد و در قبال آن، به درگاه الهی رو کرده و تسبیح بگوید و

از خداوند متعال طلب مغفرت کند. مؤمن از دو جهت از خدا طلب مغفرت می‌کند؛ یکی برای کوتاهی‌ها و گناهایی که در حوزه کارهای شخصی خود مرتکب شده است و دوّم، برای کوتاهی‌های خودش یا همراهانش در راستای آن هدف الهی که دارد؛ مثلاً فردی مؤسسه فرهنگی یا مدرسه‌ای را تأسیس کرده و در این راه تلاش می‌کند و موفق می‌شود و نصر الهی و فتح و گشایش شامل حالش می‌شود. در اینجا باید تسبیح بگوید و خدا را شکر کند و از خدا طلب مغفرت نماید و از او بخواهد که خدایا! خودت عواقب این کار را به خیر و خوبی ختم کن. این، روح کلی سوره است که بر زندگی ما نیز قابل تطبیق است. مثال دیگر، داستان جنگ احد است که قرآن مفضلاً آن را بیان کرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا

اشْتَرَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا﴾^۱

«حقاً و یقیناً آن کسانی از شما که در روز برخورد دو سپاه کفر و ایمان پشت به جنگ نمودند، فقط به سبب بعضی از اعمال خودشان شیطان آن‌ها را الغزانید.»

در جنگ اُحد تقریباً همهٔ مسلمانان به غیر از چهار پنج نفری که در رأس آن‌ها امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه بودند، فرار کردند و حتی خلیفه دوّم و سوّم هم به کوه فرار کردند و بعضی بعد از سه روز برگشتند.^۱ قرآن در این آیه می‌فرماید شیطان این‌ها را به واسطهٔ برخی از گناهانشان لغزانده بود؛ یعنی اگر آن‌ها در روز اُحد نتوانستند استقامت کنند و بایستند، تنها به خاطر شرایط روز اُحد نبود؛ بلکه ایشان قبل از آن، کارهایی انجام داده بودند که باعث ضعف و سستی در نفس و ایمانشان شده بود؛ یعنی روز اُحد، روز امتحان بود.

کسانی که در طول سال درس نمی‌خوانند، روز امتحان نمرهٔ کمی می‌گیرند؛ امتحان‌های الهی نیز همین‌طور است و اگر انسان از قبل خودش را آماده نکرده باشد، شیطان او را در معرکه و صحنهٔ امتحان زمین می‌زند. این، روح کلی آیه است؛ یعنی مراقب باشید اگر از قبل خودتان را آماده نکرده باشید، در ابتلائات و صحنه‌های حسّاسی که در زندگی برایتان اتفاق می‌افتد، شیطان شما را دچار لغزش می‌کند و زمین می‌خورد.

۱. فخر رازی در تفسیرش می‌گوید: «از جمله فراریان از جنگ اُحد، عمر بن خطاب است با این تفاوت که او در صف اوّل فراریان نبود و به جاهای دور دست فرار نکرد؛ بلکه او بالای کوه ماند تا پیامبر بیاید. و از جمله فراریان عثمان بود که به همراه دو نفر از انصار به نام‌های سعد و عقبه چنان پا به فرار گذاشتند که سر از جاهای دور درآوردند و پس از سه روز بازگشتند. (التفسیر الکبیر، ج ۹، ص ۳۹۸)

البته نمی‌خواهیم بگوییم آیه، به طور قطع، همین مسائلی را که از راه تدبّر به دست می‌آید، می‌گوید؛ بلکه می‌خواهیم از آیه عبرت بگیریم. باب عبرت‌گرفتن خیلی واسع است. عبرت‌گرفتن یعنی از پدیده‌ای عبور کنیم و در پشت صحنه آن، به یک فکر و فهم حکیمانه برسیم که آن فکر و فهم، ما را به خدا نزدیک کند.

در حکایات آمده که عالمی در حجره‌اش مشغول درس خواندن بود. چشمش به حشره‌ای افتاد که بارها از دیوار بالا می‌رفت و می‌افتاد تا این که بعد از شصت هفتاد بار بالا رفتن و افتادن، در نهایت موفق شد. او از دیدن این صحنه، عبرت گرفت و به این نتیجه رسید که: «من نیز باید در کارهایم استقامت بورزم تا موفق شوم.»

در اینجا نمی‌توان استدلال فلسفی آورد که اگر حشره در بالا رفتن از دیوار استقامت کرد و موفق شد، تو نیز با استقامت و ورزیدن در کارهایت موفق می‌شوی زیرا این دو، هیچ ملازمه منطقی با همدیگر ندارند؛ اما انسان می‌تواند با عبرت‌گرفتن و عبور کردن از این اتفاق، با پشتکار و جدیت، زمینه رشد و پیشرفت را در کارهایش بیشتر کند. بزرگان فرموده‌اند که به عالم با چشم عبرت نگاه کنید. اگر قرار است انسان به عالم با

چشم عبرت نگاه کند، حتماً جا دارد که به آیات قرآن عمیق تر و با عبرت بیشتر بنگرد.

در همین قسم گاهی فرموده اند سعی کنید با تأمل در آیات قرآن، مشابهاً آن را به دست آورید؛ یعنی در عالم هستی مجموعه چیزهایی وجود دارد که شبیه این آیه است و انسان باید از آن روح کلی منتقل شود و عبور کند و به امور مشابه آن برسد. مثلاً در آیه شریفه آمده است:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا﴾^۱

«خداوند آب را از آسمان فرود فرستاد پس جاری شد و هر وادی و محلی به اندازه گنجایش خویش از آن برگرفت و در اثر جریان سیل بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را پوشانید».

این تمثیل، مربوط به عالم دنیا است و از ظاهر آیه به دست می‌آید که وقتی از آسمان باران می‌بارد، هر وادی و محلی به مقدار ظرفیتش، آن آب را در خود جای می‌دهد. حال، اهل تدبیر و تفکر می‌توانند از این تمثیل نکاتی را به دست آورند و انواعی از حقایق را از دل آن بیرون بکشند؛ یکی از آن نکات این است که

همان طور که خداوند باران را نازل می‌کند و هر وادی‌ای به مقدار ظرف خودش از آن بهره می‌برد، در نعمت‌های معنوی نیز، که از عالم بالا نازل می‌شود، هر کس به مقدار ظرف وجودی‌اش بهره می‌برد؛ پس اگر انسان بخواهد از نعمت‌های الهی بهره بیشتری ببرد، نباید فقط از خدا طلب بارش بیشتر داشته باشد؛ چون وقتی ظرف وجودی او، کوچک است با اندک بارشی پُر می‌شود و بیشتر از ظرفیتش در آن جای نمی‌گیرد و سرریز می‌شود.

همان طور که باران در ظرف‌ها به قدر ظرفیتشان جای می‌گیرد، فیوضات الهی نیز نفوس انسانی را به قدر ظرفیتشان پُر می‌کند. لذا انسان باید با مجاهده، روز به روز ظرفیت خودش را بیشتر کند تا با افزایش سعه و ظرف وجودی‌اش، بهره‌ او نیز از این باران بیشتر شود. باران رحمت خدا دائماً از عالم بالا در حال بارش است و بنده باید بهره و سهم و دریافت خود را از این رحمت بالاتر ببرد. به تعبیری بنده نباید فقط منتظر عالم بالا باشد؛ بلکه «از تو حرکت، از خدا برکت». این حقیقت، یکی از بطون این آیه است.

اگر در این موضوع، عمیق‌تر شویم، به نکاتی دیگری هم پی می‌بریم؛ خداوند در اصل خلقت، زمانی که اراده نمود آب

حیات و هستی را بر موجودات بباراند، به هر موجودی به قدر ظرفیت و عین ثابتش،^۱ هستی و حیات نازل فرمود. پس این هم بطن دیگری از آیه به شمار می‌رود. این‌ها، نمونه‌ای از حقایقی است که روح کلی این آیه به ما نشان می‌دهد و آن، نزول نعمت از عالم بالا و تحقق و تجلی آن در ظرف عالم پایین است.

پس راه دوّم کشف باطن قرآن، به دست آوردن روح کلی آیه و تطبیق کردن آن روح کلی، در موارد مشابه آن است. در قسم اوّل، خود آیه را بر مصادیق آن تطبیق می‌دهیم ولی در قسم دوّم، روح کلی آیه را به دست آورده و بر موضوعات دیگری که روح آیه، آن‌ها را تحت پوشش قرار می‌دهد، تطبیق می‌کنیم؛ البته مشخصاً باب قسم دوّم خیلی وسیع‌تر است.

عده‌ای از بزرگان با تفکر در آیات، تفاسیر تأویلی نوشته و درس‌هایی را که می‌توان از آیات گرفت، در این تفاسیر جمع کرده‌اند؛ درس‌هایی که از جنس عبرت است. البته این مفسران، آن عبرت‌ها را به آیه نسبت نمی‌دهند و ادّعا نمی‌کنند که منظور دقیق آیه همین مطلب است؛ بلکه وقتی آیات قرآن و مثال‌های آن را تلاوت می‌کنند، نمونه‌هایی به ذهنشان می‌آید که تفکر درباره آن‌ها در راه خدا مفید و اثرگذار است.

۱. عین ثابت هر چیز مرتبه وجود آن در علم الهی قبل از خلقتش است.

❖ **قسم سوّم:** کشف معانی‌ای که در طول آیه قرار دارد.

در این قسم به سراغ مصادیق آیه نمی‌رویم بلکه معنی آیه را محکم گرفته و همان معنی را ادامه می‌دهیم؛ مثلاً خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) معنی ظاهری و سطح اوّل آیه، این است که معبودی جز الله وجود ندارد. مردم جزیره العرب که تا دیروز در برابر بت‌ها سجده کرده و برای آن‌ها نذر می‌کردند و به آن‌ها احترام می‌گذاشتند، از امروز باید بت‌ها را شکسته و تنها برای خدا سجده کنند. این لایه اوّل معنی آیه است.

حال اگر آیه را مقداری عمیق‌تر بررسی کنیم، درمی‌یابیم که پرستش تنها به سجد کردن نیست؛ انسان در مقابل هر موجودی که تواضع کند و او را شایسته تواضع و دارای اثر ببیند، درجه‌ای از پرستش را در مقابل آن انجام داده است. با توجه به فهم این معنی از آیه، انسان درمی‌یابد که در مقابل بت‌ها سجده نمی‌کند اما سبک زندگی او به گونه‌ای است که مثلاً دل‌داده مال و دارایی است و عملاً در حال پرستش مال و ثروت است و در مقابل آن‌ها تواضع می‌کند؛ به طوری که نعوذ بالله حاضر است

رضای خدا را کنار گذاشته و مال را بر رضای خدا مقدم بدارد. پس لایه عمیق تر (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) این است که انسان از دلبستگی و تعلّق خاطر به غیر خدا، دل بکند و تنها به خدا دل بدهد.

اگر باز هم در معنی این آیه دقیق شویم، در یک لایه عمیق تر می بینیم که درست است که به مال و ثروت دلبستگی نداریم و آن را به راحتی انفاق می کنیم، اما هنوز در وجودمان برای خودمان استقلال قائم و خودمان را در مقابل خدا، کسی می بینیم؛ این هم مرتبه ای از پرستش است و قرآن از بندگانی نام می برد که هوای نفسشان را خدای خود قرار داده اند: ﴿مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۱

پس (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) یعنی من بایستی از همه خواهش های نفسانی ام صرف نظر کرده و خودم را در مقابل خدا هیچ ببینم. معنای (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) همین طور مدام عمیق و عمیق تر می شود تا جایی که انسان اعتراف می کند: «خدایا! در عالم هیچ موجود مستقلی جز تو نیست و سر تا پای همه موجودات از همه جهت وابسته به توست». این غایت (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) است که البته ما معمولاً از فهم عمق این جمله عاجزیم؛ و صرفاً بحث علمی درباره آن انجام می دهیم ولی از دریافت روح آن، حظ و بهره ای نداریم.

خلاصه این که در قسم سوّم، ما درباره همان مرتبه‌ای از آیه که متوجّه می‌شویم، مدام فکر می‌کنیم. در روایات آمده است که فکرکردن در اموری که در مسیر قرب الهی قرار دارد و مقرب الی الله است، کفاره ذنوب بوده و موجب جلب حسنات است. پس اگر انسان در هر حالی، حتی زمانی که پشت فرمان ماشین در حال رانندگی است، مثلاً درباره معنای «الحمد لله» یا «سبحان الله» یا «الله الصمد» فکر کند و به بررسی ابعاد و زوایای آن‌ها بپردازد، سبب می‌شود مطالب فراوانی از آن‌ها به دست آورد.

◆ **قسم چهارم: چیزهایی که از حوزه تدبّر خارج است.**

سه قسم قبلی، از اموری است که در حیطة توانایی‌های انسان است و از دست ما برمی‌آید و ما با فکرکردن درباره یک آیه، مصادیق آیه و روح کلی و لوازمش را به دست می‌آوریم. اما در قسم چهارم، انسان با سیر و سلوک عملی از این عالم به سوی عوالم دیگر حرکت کرده و با دنیا‌های جدیدی مواجه می‌شود و با ورود در آن عوالم، درمی‌یابد آیات قرآن در آنجا نیز معنا می‌دهد. به عنوان نمونه وقتی خدا در این دنیا از نور و ظلمات صحبت می‌کند، ما از نور، نور حسی و از ظلمات، تاریکی شب را برداشت

می‌کنیم؛ اما سالک وقتی از این عالم به عالم بالاتر حرکت می‌کند، درمی‌یابد که در عالم بالا نیز روشنایی و تاریکی وجود دارد و تعابیر قرآنی درباره نور و ظلمات، با عالم بالا هم تطابق دارد؛ ولی کسی که به آن عالم سفر نکرده، تصویری از نور و ظلمات آن عالم ندارد. به همین نسبت باز اگر سالک یک درجه بالاتر برود، می‌بیند که در آن عالم بالاتر هم نور و ظلمات وجود دارند و خصوصیات و نسبتشان با یکدیگر مانند نور و ظلمات این عالم است.

حال این سؤال ایجاد می‌شود که آیا خداوند متعال، قرآن را برای افرادی که در این عالم پایین هستند، خلق فرموده یا اگر سالکی به عوالم بعدی سفر کند و در آنجا مصادیق جدید را کشف کند، قرآن برای او هم معنا می‌دهد؟

خدا، تنها خدای این عالم نیست؛ بلکه خدای همه عوالم است؛ لذا آیات قرآن در آن عوالم هم می‌تواند صدق کند و مصادیق جدیدی پدیدانماید؛ مثلاً وقتی صحبت از نزول آب است، بنده در ذهنم تصویری غیر از آب بارانی که خدا از آسمان نازل می‌کند، ندارم؛ اما اگر کسی مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج برود، می‌بیند که در آنجا نیز آب وجود دارد؛ یعنی در آنجا هم حقیقتی وجود دارد که وقتی به آن نگاه کنید اسم آب بر آن صادق است؛ آبی زلال زلال.

احکام آبی که در این دنیا بیان می‌شود در آنجا نیز وجود دارد؛ آب این عالم، طاهر و مطهر یعنی پاک و پاک‌کننده است؛ زیرا هم آلودگی‌های ظاهری را پاک می‌کند و هم کدورت‌های باطنی را از بین می‌برد. شخصی که به حدث اکبر مبتلا است، همین که آب روی بدنش جریان پیدا کند و غسل نماید، کدورت حدث از بین می‌رود و واقعاً در شخص نورانیت ایجاد می‌شود یا اگر دست شخص با چیز ناپاکی برخورد کند، حتی اگر اثری از آن ناپاکی روی دستش باقی نماند، اما باز هم باید دستش را بشوید تا آن آلودگی و کدورت از بین برود. حتی در روایات فراوانی آمده است که اگر دست خشک‌تان با چیز نجسی مثل سنگ برخورد کند که آن هم خشک است، بعد از آن، دستتان را با آب بشوید تا اثر کدورت باطنی آن حیوان از بین برود.^۱ یا اگر با کافری دست دادید در حالی که دست هر دو خشک بود، روی دستتان آب بپاشید؛ یا اگر فرشی وجود دارد که انسان معاند خدا روی آن می‌نشیند، قبل از نشستن روی آن آب بپاشید. یا اگر در معابد یهود و نصاری خواستید نماز بخوانید و در نجاست آنجا شک داشتید، اول چند قطره آب بپاشید و بعد به نماز بایستید.^۲ با پاشیدن آب،

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۴۱.

۲. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۴۹.

آن مکان روحانیت پیدا می‌کند و می‌توانید در آنجا نماز بخوانید. این خصوصیت آب در عالم پایین است.

در عوالم بالا هم واقعاً آب وجود دارد و آب آنجا نیز ظاهر و مطهر است؛ اما جنس تطهیر آب عالم بالا با این عالم تفاوت دارد. اگر از آب عالم بالا به کسی داده شود، کدورات باطنی و رذائل اخلاقی او از بین می‌رود. وقتی ما آیه **﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾**^۱ را می‌خوانیم، در این عالم از «طهور» دریافت خاصی داریم. سالکی هم که در عالم بالا، آب و طهارت و پاک‌کنندگی آن را می‌بیند از طهور معنای دیگری می‌فهمد. همگی این معانی، حق است؛ چون خدایی که اینجا با من و شما صحبت می‌کند، در عوالم بعدی نیز با اهل آن عوالم در حال صحبت است.

این هم یک قسم باطن است؛ باطنی که انسان باید با سیر و سلوک به آن عوالم سفر کند تا نمونه حقیقتی را که در اینجا وجود دارد، در آنجا نیز بیابد. البته این بحث، ظرافت‌هایی دارد که در بحث تأویل قرآن کریم و در مباحث تفسیری و عرفانی از آن صحبت می‌شود.

۱. «و از آسمان آبی پاک‌کننده نازل کردیم» (سوره الفرقان: آیه ۴۸).

❖ قسم پنجم: معانی اختصاصی اولیاء الهی

در یک لایه عمیق‌تر، انسان در عوالم دیگر مطالبی از آیات می‌فهمد که با ادبیات متعارف، از آن آیات قابل برداشت نیست و این قدر با ظاهر الفاظ آیات، تفاوت دارد که اگر سالکی آن را برای سایرین بیان کند، چیزی از آن درک نمی‌کنند؛ در حقیقت، دلالت آیه بر آن معنا از نگاه ایشان مانند نوعی رمز است.

در روایات آمده است که زبان بعضی از آیات قرآن، مثل حروف مقطعه، کلاً زبان رمز است.^۱ بعضی دیگر از آیات قرآن کریم نیز در فهم ما این طور هستند؛ یعنی در عین این که معنای ظاهری اش را به قاری می‌فهماند، معنای لطیف‌تری هم دارد که در فهم ما، به زبان رمز است و تنها نبی اکرم و اهل بیت علیهم السلام و شاید کسانی که به تبعیت از این بزرگواران به مقام کمال رسیده‌اند، متوجه آن معنا و رابطه آن با الفاظ می‌شوند. در اینجا کُمیت عقل انسان‌های عادی لنگ می‌زند و فهم ما در همین حد است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشنویم که این آیه، باطنی دارد و باطن آن، چنین چیزی است؛ در حالی که ممکن است باطن آیه چندان با ظاهرش یکسان نباشد و ما رابطه‌ها را متوجه نشویم.

خلاصه مطلب این که ما حداقل پنج قسم باطن داریم؛ سه

قسم اوّل، با تدبّر و تفکّر، برای همگان به دست می‌آید. قسم چهارم آن نیز برای همه قابل فهم است به شرطی که با عمل و سیر و سلوک به آن عوالم سفر کرده و آن را مشاهده کنند؛ اما قسم پنجم مختص به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت علیهم السّلام است و علاوه بر آن بزرگواران، کسانی که به تبعیّت از آن‌ها، به مقام کمال رسیده‌اند نیز به آن دسترسی دارند ولی سایرین از آن بهره‌ای ندارند.

باطن سوره مبارکه قدر

درباره سوره مبارکه قدر، روایاتی وجود دارد که از باب تفسیر باطن است و جدای از بحث‌های ظاهری، معانی لطیف‌تری را بیان می‌کند که چند مورد آن، در ادامه بیان می‌شود. البتّه نباید فراموش کرد که ما به اسرار و دقائق این سوره اشراف نداریم و هرچه می‌گوئیم از چشم جوشان روایات معصومین علیهم السّلام است.

✦ خصوصیت اوّل

همان‌طور که پیش‌تر عرض شد سوره مبارکه قدر، سوره ولایت است. فرموده‌اند سوره توحید، «نِسْبَةُ الرَّبِّ»؛ یعنی شناسنامه

خداست^۱ و سوره قدر، شناسنامه اهل بیت علیهم السلام است.^۲ اگر از شما بخواهند امام را با سوره‌ای از قرآن معرفی کنید، باید سوره مبارکه قدر را بیان نمائید. این سوره می‌فرماید که ما قرآن را پائین فرستادیم، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ و آنچه برای هدایت شما لازم بوده به شما عطا فرمودیم و راه را برای شما مشخص کردیم. ما، این قرآن را فرستادیم تا از خواب غفلت بیدار شوید و به سوی خدا حرکت کنید؛ باب رحمت خدا بر همگان گشوده است و نباید بیکار بنشینید. ما، این قرآن را بر حجت خودمان نازل کردیم. مقوم نبوت و امامت این است که قرآن بر قلب نبی و امام نازل شود و آن‌ها حقیقت کتاب مبین را بیابند. این اصل و اساس نبوت است. از این رو این سوره، شناسنامه اهل بیت علیهم السلام است. پس خصوصیت اول این است که این سوره، شناسنامه اهل بیت علیهم السلام است.

✦ خصوصیت دوم

خصوصیت دوم این است که نبی و امام، کسی است که هر سال در شب قدر، دوباره حقایق آن سال بر قلبش نازل می‌شود. لذا

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۸۵.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۸۶.

از نزول قرآن با زبان ماضی یاد کرده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ ما قرآن را فرستادیم؛ ولی دربارهٔ نزول ملائکه و روح در شب قدر، از فعل مضارع که دلالت بر استمرار می‌کند استفاده فرموده است: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ﴾؛ یعنی در شب قدر هر سال ملائکه و روح نازل می‌شوند. ملائکه و روح القدس در این عالم تجلی دوباره پیدا می‌کنند و اولیاء الهی آن‌ها را درک می‌کنند. اصل و اساس مقام امام علیه السلام، اول به دلیل نزول و تجلی کلی قرآن کریم بر قلب ایشان است و بعد به خاطر علمی است که هر ساله بر قلب امام علیه السلام افاضه می‌شود و امام علیه السلام از دریچهٔ آن علم در عالم کار می‌کند. این، کلیت سوره است.

نفس انسان کامل، مصداق لیل

ما با خواندن این سوره از کلمهٔ «لیلة القدر»، شب قدر را متوجه می‌شویم. شب در این عالم، زمانی است که بساط نور خورشید جمع شده و همه جا تاریک شده است؛ اما با سفر در عوالم مختلف می‌فهمیم که در هر عالمی، به اقتضای خودش، شبی وجود دارد. عالم برزخ و عالم قیامت، هر کدام، برای خودشان روز و شبی دارند و قوس صعود و نزول، هر کدام، برای خودشان روز و شب و تاریکی و نوری دارند و به طور خلاصه

در عوالم مختلف، مصادیق مختلفی از «لילה» و «یوم» تحقق پیدا می‌کند.

یکی از چیزهایی که در تفسیر باطن، آن را مصداق لیل می‌دانند، نفس انسان کامل است. در یک تشبیه، نفس انسان کامل را به شب تشبیه کرده‌اند به این جهت که شب مظهر وحدت است و در شب، بساط کثرات و شلوغی‌ها جمع می‌شود و تمرکز حاصل می‌شود. اگر در بیابانی باشید که هیچ نور مصنوعی یا چراغی در آن نیست؛ شب هنگام، آهسته آهسته همه جا تاریک شده و بساط کثرات به تدریج برچیده می‌شود و صداها آرام می‌شوند و تنها شما می‌مانید و تاریکی شب. از آن جایی که نفس انسان کامل، از غیر خدا دل بریده است و حالت وحدت و بساطت و آرامش مطلق دارد؛ از این جهت شبیه شب است. لذا در ادبیات عرفانی، شب، کنایه از مقام فناء است زیرا وقتی در مقام فناء وارد می‌شوید؛ در آنجا بساط تمام شلوغی‌ها جمع می‌شود و آن عالم، شبیه شب این عالم است چراکه در شب، همه جا تاریک شده و همه چیز محو و ناپیدا می‌شود.

اتفاقاً روایت زیبایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وصف معراج وجود دارد؛ ایشان می‌فرمایند: «من وقتی بالای

بالا رفتم، جایی که دیگر جبرئیل نیامد، به جایی رسیدم که تمام موجودات تمام شدند و هیچ صدایی در آنجا نبود. فقط من و خدا ماندیم. خداوند بر من تجلی نمود و من به سجده افتادم و از هوش رفتم.»^۱ پس، این یکی از جهاتی است که شب را مقام فناء می‌دانند.

هر انسان کاملی که به مقام فناء برسد، ليله‌ای از لیالی الهی است. در بین اولیاء خدا، بعضی در این عالم ظهور و بروز دارند ولی برخی گمنام‌اند. اولیاء خدایی که در این عالم ظهور و بروز ندارند سزاوارترند که اسم شب بر آن‌ها گذاشته شود؛ چون دیده نمی‌شوند و ظهور و بروز آشکاری در این عالم ندارند و کسی، آن‌ها را نمی‌شناسد و نسبت به آن‌ها معرفتی پیدا نمی‌کند. به اصطلاح اوّل می‌توان هر ولیّ خدا و انسان کاملی را ليله دانست ولی به اصطلاح دوّم، معنا مقداری خاص‌تر می‌شود.

اللیلَةُ فَاطِمَةَ

حال این موضوع را از یک زاویه دیگر نگاه می‌کنیم؛ خداوند می‌فرماید در شب قدر، قرآن کریم نازل می‌شود. نفس ولیّ خدا و انسان کامل همیشه ظرف نزول قرآن است و قرآن،

همان طور که در شب نازل می‌شود، در نفس ولی خدا نیز نازل می‌شود. لذا می‌گویند «هر انسان کاملی شب قدر است»؛ یعنی هم شب است و هم شبی است که ظرف نزول قرآن است. در بین انسان‌های کامل، مظهر اتم کسی که ظرف نزول قرآن است و علاوه بر آن گمنام هم هست، حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها است. حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها، ظرف نزول قرآن هستند و علاوه بر آن، در بین تمامی اهل بیت علیهم‌السلام که همگی ظرف نزول قرآن هستند؛ از جهاتی گمنام‌اند و این گمنامی، مربوط به ابعاد مختلف است.

ایشان هم در ظاهر گمنام‌اند و هم در باطن. مثلاً مقدر بوده که محل دفن بدن مطهر حضرت صدیقه طاهره مشهور نباشد و حضرت از این جهت گمنام هستند. علاوه بر آن، چون ایشان مخدّره و خانم بودند، در طول عمر مبارکشانشان ظهور و بروز اجتماعی زیادی نداشتند. البته بانو در باطن خیلی کارها انجام می‌دادند اما کارهایشان در ظاهر خیلی نمود نداشت و از این جهت نیز که عمر شریفشان کوتاه بود، خیلی ظهور و بروز نداشتند.

در یک لایه عمیق‌تر، ائمه علیهم‌السلام همگی امام بودند و امام به اقتضای مقام امامت در عالم تصرّفات زیادی انجام

می دهد؛ اما حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها به اصطلاح روایات مانند ((امام صامت)) هستند^۱؛ یعنی حجّت خدا هستند اما حجّت صامت نه حجّت ناطق؛ به بیان دیگر ایشان ((حجّة الله على الحجج)) هستند.^۲ ایشان، اسوه ای برای ائمه هستند^۳، ولی چون امام نیستند، در این عالم، چندان ظهور و بروز ندارند. لذا حضرت صدّیقه طاهره سلام الله عليها در عوالم هستی، چه در دنیا و چه در عوالم ملکوتی، ناشناس هستند. البته همه اولیاء الهی گمنام و ناشناس هستند؛ اما گمنامی حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها در یک لایه بالاتر قرار دارد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اللَّيْلَةَ فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ
أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فِطْمُوا عَنْ
مَعْرِفَتِهَا»^۴

(منظور از لیلۀ در سورۀ قدر، فاطمه و منظور از قدر الله است؛ پس هر کسی فاطمه را شناخت آن گونه که سزاوار شناختن

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۰۵.

۲. امام عسکری علیه السلام می فرماید: «تَحُجُّ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَجَدُّنَا فَاطِمَةَ حَجَّةَ اللَّهِ عَلَيْنَا». ما حجّت های خدا بر خلق هستیم و فاطمه سلام الله عليها حجّت خداست بر ما. (أطيب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۲۵)

۳. بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۷ و ج ۵۳، ص ۱۸۰.

۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵.

است به درستی که شب قدر را درک کرده است و غیر از این نیست که فاطمه، فاطمه نامیده شد؛ زیرا خلق از شناخت و معرفت او بریده شده‌اند.

معنای این روایت با توضیحات گفته شده، إجمالاً قابل فهم است؛ چون شب قدر را کسی به درستی متوجه می‌شود که به مقام کمال رسیده باشد و در آن شب، تجلیات الهی را کاملاً درک کند. از آن طرف، فقط اهل بیت علیهم السلام و کسانی که به کمال رسیده‌اند، به معرفت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دست می‌یابند؛ یعنی ادراک شب قدر با ادراک وجود حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ملازمه دارد. حقیقت ارزشمندی که در قلب فاطمه زهرا سلام الله علیها است، خود خداست. لذا به تعبیری، فاطمه سلام الله علیها «ليلة الله» است و شبی است که خدا در او تجلی فرموده و مظهر تام و تمام تجلی الهی است.

با این نگاه انسان می‌فهمد که سوره قدر، مقام انسان کامل را تبیین می‌کند و «نسبة الامام» یعنی شناسنامه امام است؛ اما با یک نگاه خاص تر و جرئی تر، این سوره، در بین اهل بیت علیهم السلام، به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اختصاص پیدا می‌کند. مقامات این بزرگوار با جزئیات و اسرار

خیلی قابل درک نیست؛ اما این مقدار هست که انسان بفهمد تناسب شب قدر با فاطمه زهرا سلام الله علیها بیشتر است چرا که خداوند مقدر فرموده است ایشان، در اوج خفا به سر ببرد و به تعبیر برخی از بزرگان، زمان ظهور و بروز ایشان عالم قیامت است؛ نه نشئه عالم ظاهر.

با این توضیحات، انسان روایاتی را که درباره این شب آمده بهتر متوجه می شود؛ امام صادق علیه السلام می فرماید:

قَالَ لِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَرَأَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَعِنْدَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا أَبَتَا كَأَنَّ بِهَا مِنْ فِيكَ حَلَاوَةٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنِي إِنِّي أَعْلَمُ فِيهَا مَا لَمْ تَعْلَمْ أَنْهَا لَمَّا نَزَلَتْ بَعَثَتْ إِلَيَّ جَدُّكَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَرَأَهَا عَلَيَّ ثُمَّ صَرَبَ عَلَيَّ كِتَابِي الْأَيْمَنِ وَ قَالَ يَا أَخِي وَوَصِيبي وَوَالِي أُمَّتِي بَعْدِي وَحَرْبِ أَعْدَائِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ هَذِهِ السُّورَةُ لَكَ مِنْ بَعْدِي وَلِوَلَدِكَ مِنْ بَعْدِكَ إِنَّ جَبْرئِيلَ أَخِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَدَّثَ إِلَيَّ أَحَدَاتٍ أُمَّتِي فِي سَنَتِهَا وَ إِنَّهُ لِيُحَدِّثُ ذَلِكَ إِلَيْكَ كَأَحَدَاتِ التُّبُوَّةِ وَ لَهَا نُورٌ ساطِعٌ فِي قَلْبِكَ وَ قُلُوبِ أَوْصِيَائِكَ إِلَى مَطْلَعِ فَجْرِ الْقَائِمِ.^۱

پدرم امام باقر علیه السلام به من فرمود: علی بن ابی طالب

علیه السلام در حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام سوره مبارکه قدر را قرائت می کردند. امام حسین علیه السلام عرض کرد: «پدر جان! مثل این که از این سوره در دهان خود شیرینی مخصوصی احساس می کنید». امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ای فرزند رسول خدا و ای پسر من! من درباره این سوره چیزی می دانم که تو نمی دانی؛ وقتی این سوره نازل شد، جدت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پی من فرستادند و آن را بر من خواندند. سپس دست بر روی شانه راستم گذاشتند و فرمودند: ای برادر من و وصی و فرمانروای امتم بعد از من و ای جنگجو با دشمنان تا روز قیامت! این سوره پس از من برای توست و بعد از تو برای فرزندانم. برادرم جبرئیل برایم پیشامدهای امت را در سال نقل کرده است و او برای تو خواهد گفت مانند آنچه در زمان نبوت برای من نقل کرده است و برای این سوره نوری درخشان در قلب تو و قلوب اوصیاء و جانشینانت تا طلوع فجر قائم علیه السلام خواهد بود».

در اینجا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «این سوره بعد از من برای توست»؛ زیرا تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات هستند تنزل ملائکه و روح بر خود رسول خداست؛ چراکه ایشان، امام زمان خودشان

بودند و بعد از ایشان امام زمان، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌شوند و این سوره بر وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام منطبق می‌شود. بعد از ایشان هم بر بقیّه اهل بیت علیهم السلام منطبق می‌شود تا به طلوع فجر این عالم یعنی ظهور حضرت بقیة الله الأعظم می‌رسد. مضمون این روایت در روایات متعدّد دیگری نیز آمده که باطن سوره قدر، مقام امام علیه السلام است و در یک معنا، باطن باطن آن، مقام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است.

در روایت دیگری در ذیل همین سوره مبارکه آمده است که «سقف خانه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهما، عرش پروردگار است و محل فرود وحی و رفت و آمد فرشتگانی است که هر صبح و شام و هر ساعت و لحظه با آوردن پیام در حال آمد و شد هستند. آنجا خانه‌ای است که هرگز رفت و آمد فرشتگان در آن، پایانی ندارد. گروهی فرود می‌آیند و گروه دیگر بالا می‌روند. خدای تبارک و تعالی، پرده را از آسمان‌ها برای حضرت ابراهیم علیه السلام کنار زد و به نور دیده‌اش قوّت بخشید تا نگاهی به عرش افتاد و خداوند به نور چشم محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین

قدرتی بخشید که آن‌ها عرش پروردگار را از خانه‌های خود می‌دیدند و هرگز سقفی برای خانه‌هایشان جز عرش پروردگار نمی‌دیدند»^۱.

منظور از سقف خانه در این روایت، سقف‌های دنیوی نیست؛ چون سقف خانه‌های این دنیا را اگر کنار بزنند، عرش خدا دیده نمی‌شود. منظور از بیت در اینجا، خانه بدن مادی نیست؛ بلکه بیت نفس انسان است. همان‌طور که ما در اینجا بدن و بیتی داریم، از نگاه عالم معنا نیز، هر نفسی برای خودش بیت و خانه‌ای دارد و سقف بیت نفس هر کسی، به مقداری است که نفسش در آن، جای می‌گیرد؛ دقیقاً مثل سقف خانه‌های این دنیا که متناسب با قد ما تنظیم شده و بین دو تا سه متر ارتفاع دارد و مثلاً اگر قد ما، مثل قوم عاد که قدی حدود هفت تا هشت متر داشتند، می‌بود، باید خانه‌هایمان سقف بلندتری می‌داشت.

بیت نفس هر کسی به مقدار عظمت نفس اوست. سقف خانه حضرت ابراهیم مادون عرش بود و خداوند متعال گاهی سقف خانه او را می‌گشود و عرش را به او نشان می‌داد؛ ولی خداوند متعال در دید رسول خدا و علی و فاطمه و حسن

و حسین صلوات الله عليهم قوتی افزود و سقف خانه آن‌ها را خود عرش قرار داد؛ یعنی وجود مبارک ایشان در عوالم تا عرش الهی امتداد دارد و ملائکه الهی فوج فوج بر ایشان نازل می‌شوند و برمی‌گردند؛ منزل آن‌ها معراج ملائکه است و در شب قدر هم ملائکه بر خانه نفس و قلب آن‌ها نازل می‌شوند. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام شب قدر در مسجد کوفه باشند، در آنجا بر حضرت نازل می‌شوند و اگر حضرت در منزل مبارکشان باشند ملائکه در منزل بر ایشان نازل می‌شوند و این حقیقت **﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾** است. خداوند این شاء الله به ما توفیق بدهد که از برکت و نورانیت سوره قدر در تمام نمازها و عبادت‌هایمان بهره‌مند شویم.

کتابنامه

۱. القرآن الکریم، مصحف المدينة المنورة، به خط عثمان طه.
۲. نهج البلاغة، سیدرضی، تحقیق دکتر صبحی صالح. (۱۴۱۴ق). قم: هجرت.
۳. الصحيفة السجّادية، حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام. (۱۳۷۶). قم: الهادی.
۴. ابن بابویه، محمّد بن علی. ۱۳۷۶. الأمالی (للسدوق). تهران: کتابچی.
۵. ———. ۱۴۰۴ق. من لا یحضره الفقیه. قم: جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمية فی قم المقدّسة.
۶. ابن بابویه قمی، ابو جعفر. ۱۳۹۱ ه. ق. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. تهران: مکتبه الصدوق.
۷. ابن طاووس، علی بن موسی. ۱۳۹۲. الإقبال بالأعمال الحسنة. قم: بوستان کتاب.
۸. الحر العاملی، الشیخ محمّد بن الحسن. ۱۴۰۹ ه. ق. وسائل الشیعة. قم: مؤسّسة آل البيت علیهم السلام، الطبعة الاولى.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمّد. ۱۴۱۲ ه. ق. مفردات الفاظ القرآن (مفردات راغب). بیروت: دار الشامية.
۱۰. سید بن طاووس. ۱۳۶۷. اقبال الاعمال. قم: دار الکتب الاسلامیه.
۱۱. طباطبائی، سید محمّد حسین. ۱۳۹۰. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دارالمجتبی.
۱۲. طوسی، محمّد بن حسن. ۱۳۷۶. تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه. تهران: صدوق.
۱۳. ———. ۱۴۱۱ق. مصباح المتهدّد و سلاح المتعبّد. تهران: المکتبه الاسلامیه.
۱۴. طوسی، محمّد بن حسن. ۱۴۱۴ ه. ق. الأمالی. قم: دار الثقافة، چاپ اول.
۱۵. طیب، سید عبد الحسین. ۱۳۹۳. اطبیب البیان فی تفسیر القرآن. قم:

سبطين.

١٦. عاملى جبعى، شيخ زين الدين بن على بن احمد، معروف به شهيد ثانى. (٩١١-٩٦٦ق). اسرار الصلاة - التنبيهات العلية على وظائف الصلاة القلبية. ترجمه على اكبر مهدى پور.

١٧. فيض كاشانى، ملامحسن. ١٤١٦ق. تفسير الصافى. تهران: دارالكتب الاسلاميه.

١٨. كلينى، محمد بن يعقوب. ١٤٠٧ هـ. ق. الكافى، ج ٦. قم: دار الكتب الإسلاميه.

١٩. مجلسى، محمد باقر. ١٤٢٣ق. زاد المعاد. بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.

٢٠. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى. ١٣٩٧. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بيروت - لبنان: دار إحياء التراث العربى.

٢١. مجلسى، محمد تقى. ١٣٩٨. مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول. قم: دارالكتاب الاسلامى.

٢٢. محمد بن عمر فخر رازى. ١٤٢٠ق. تفسير كبير. بيروت: دار احياء التراث العربى.

٢٣. مشهدى، محمد بن محمد رضا قمى. ١٣٩٦. تفسير قمى (كنز الدقائق). قم: جامعه مدرسين قم مؤسسه نشر اسلامى.

٢٤. نورى، حسين بن محمد تقى. ١٤٠٨ هـ. ق. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

٢٥. يزدى (صاحب عروة)، محمد كاظم بن عبد العظيم. ١٤٢٣ هـ. ق. العروة الوثقى مع تعليقات عدة من الفقهاء العظام. تهران: جماعة المدرسين فى الحوزة العلميه بقم. مؤسسة النشر الإسلامى.

